

## ضمیمه ی دوم

## سوسیالیزم در یک کشور واحد؟

"کشوری که رشد صنعتی بیشتری یافته است تصویری است از آینده ی کشوری که رشد صنعتی کمتری کرده است." این گفته ی مارکس، که از حیث شیوه ی تحلیل بنا را نه بر اقتصاد جهانی به طور کلی که بر یک کشور واحد سرمایه داری به عنوان نمونه گذاشته است، هر چقدر که تکامل سرمایه داری همه ی کشورها را صرف نظر از سطح صنعت و سرنوشت پیشینشان دربر گرفته است، به همان نسبت مصداقش کمتر شده است. انگلستان در زمان خود آینده ی فرانسه را نشان می داد، آینده ی آلمان را هم تا حد کمتری نشان می داد؛ اما به هیچ وجه نشان دهنده ی آینده ی روسیه و هندوستان نبود. اما منشویک های روس این گفته ی مشروط مارکس را به طور نامشروط در نظر گرفتند. آنان می گفتند که روسیه ی عقب مانده نباید شتابان به پیش بتازد بلکه باید فروتنانه از الگوهای حاضر و آماده پیروی کند. با این نوع "مارکسیزم" لیبرال ها هم موافق بودند.

گفته ی مردم پسند دیگری از مارکس- "هیچ یک از شکل بندی های اجتماعی ناپدید نمی شوند مگر آن که همه ی امکانات خود را برای رشد کلیه ی نیروهای تولیدی شان به اتمام رسانده باشند"- برعکس بنا را نه

بر کشور به طور مجزا، بلکه بر توالی ساخت های جهان شمول اجتماعی (برده داری، فنودالیزم، سرمایه داری) می گذارد. اما منشویک ها این گفته را از دیدگاه کشور واحد در نظر گرفتند و به این نتیجه رسیدند که سرمایه داری روسیه پیش از رسیدن به سرمایه داری اروپا یا آمریکا راه درازی باید بپیماید. ولی نیروهای تولیدی در خلاء رشد نمی کنند! نمی توان از امکانات سرمایه داری ملی سخن گفت و از یک سو مبارزه ی طبقاتی منبعث از آن و از سوی دیگر وابستگی اش را به شرایط جهانی نادیده گرفت. سرنگونی بورژوازی به وسیله ی طبقه ی کارگر از سرمایه داری واقعی روس منتج شد، و به این ترتیب امکانات مجرد اقتصادی آن سرمایه داری را به صفر کاهش داد. ساخت صنعت و هم چنین ماهیت مبارزه ی طبقاتی در روسیه تا حد بسیار زیادی به وسیله ی شرایط بین المللی تعیین شدند. سرمایه داری در صحنه ی جهانی به نقطه ای رسیده بود که دیگر نمی توانست هزینه های تولیدش را توجیه کند. هزینه های تولید به مفهوم اجتماعی و نه به مفهوم تجارتي شان، تعرفه ها، نظامی گری، بحران ها، جنگ ها، کنفرانس های دیپلماتیک و بلایای دیگر، نیروهای خلاق را آن چنان می بلعند و به هدر می دهند که با وجود تمام پیشرفت های علم و فن جانی برای رشد بیشتر سعادت و فرهنگ باقی نمی ماند.

این نکته ی ظاهراً متناقض که بورژوازی یک کشور عقب افتاده نخستین قربانی گناهان نظام جهانی از آب درآمد، در حقیقت امر کاملاً بر قوانین امور منطبق است. مارکس هم علت این پدیده را برای عصر خود توضیح داده بود: "تشنج های شدید در نقاط انتهایی ارگانیزم بورژوائی زودتر رخ می دهند تا در قلب این ارگانیزم. زیرا برای تنظیم اختلافات قلب امکان بیشتری موجود

است. " زیر بارهای کمرشکن امپریالیزم لزوماً پیش از همه دولتی باید سقوط کند که هنوز سرمایه ی ملی بزرگی برای خود گرد نیاورده است و ضمناً در صحنه ی رقابت های جهانی از امتیاز ویژه ای هم برخوردار نیست. سقوط سرمایه داری روس همانا بهمنی محلی در چارچوب یک ساخت جهان شمول اجتماعی بود. لنین در این خصوص گفته است: "به عمل آوردن ارزیابی صحیح از انقلاب ما فقط از دیدگاه بین المللی ممکن است."

ما در نهایت امر انقلاب اکتبر را ناشی از عقب ماندگی روسیه ندانسته ایم، بلکه آن را زاینده ی قانون رشد مرکب شمرده ایم. دیالکتیک تاریخی نه عقب ماندگی محض را می شناسد و نه ترقی ناب را. مسأله تماماً بر سر تلازم های مشخص است. تاریخ کنونی بشر انباشته از "تناقض ها" است. بسیاری از این تناقض ها به بزرگی پیدایش دیکتاتوری پرولتاریا در یک کشور عقب افتاده نیستند، اما به سنخ تاریخی مشابهی تعلق دارند. همین نکته که دانشجویان و کارگران چین عقب مانده با اشتیاق فراوان سرگرم جذب مکتب ماتریالیزم هستند، و در همین حال رهبران کارگران در انگلستان به قدرت سحرآمیز اوراد مذهبی اعتقاد دارند، ثابت می کند که چین از برخی جهات انگلستان را پشت سر گذاشته است. اما انزجار کارگران چین از بلاهت قرون وسطانی مک دونالد بدین معنا نیست که چین در رشد عمومی اش از بریتانیای کبیر فراتر رفته است. برتری اقتصادی و فرهنگی بریتانیای کبیر را می توان به ارقام دقیق بیان کرد. اما ابهت این ارقام الزماً مانع از آن نیست که کارگران چین پیش از کارگران بریتانیای کبیر به قدرت برسند. دیکتاتوری پرولتاریای چین هم به نوبه ی خود پیدایش سوسیالیزم را در محدوده ی دیوار بزرگ چین فوراً به دنبال نخواهد داشت. معیارهای مدرسی، یک سو نگرانه ی

ملانقطی، و کوتاه بینانه ی ملی به درد عصر ما نمی خورند. رشد جهانی، روسیه را از عقب ماندگی و خصلت آسیائی خود به ضرب زور بیرون راند. خارج از شبکه ی این رشد، سرنوشت بعدی روسیه را نمی توان فهمید.

انقلاب های بورژوائی روابط مالکیت فئودالی و خاص گرائی ایالات را به یک سان هدف گرفتند. ناسیونالیزم و لیبرالیزم در زیر پرچم آزادی بخش خود در کنار یک دیگر موضع گرفتند. بشریت در غرب این کفش های کودکانه را مدت ها پیش پاره کرد. نیروهای تولیدی زمان ما نه تنها از شکل های بورژوائی مالکیت بلکه از مرزهای دولت های ملی نیز فراتر رفته اند. اینک لیبرالیزم و ناسیونالیزم اقتصاد جهانی را به یک سان در غل و زنجیر نگاه داشته اند. انقلاب پرولتری هم بر ضد مالکیت خصوصی بر ابزار تولید است و هم بر علیه تکه پاره کردن اقتصاد جهانی بر اساس ملیت. مبارزه ی مردمان شرق برای کسب استقلال جزئی از این جریان جهانی است و متعاقباً در آن ادغام خواهد شد. ایجاد جامعه ی سوسیالیستی ملی، اگر چنین هدفی به طور کلی قابل تحصیل باشد، به معنای کاهش مفرط قدرت اقتصادی انسان هاست. اما درست به همین دلیل قابل تحصیل نیست. انترناسیونالیزم یک اصل مجرد نیست بلکه بیان یک واقعیت اقتصادی است. درست به همان شکل که لیبرالیزم جنبه ی ملی داشت، سوسیالیزم جنبه ی بین المللی دارد. وظیفه ی سوسیالیزم، که کار خود را با تقسیم جهانی کار آغاز می کند، آن است که مبادله ی بین المللی کالاها و خدمات را به عالی ترین حد تکامل برساند.

هیچ انقلابی هرگز و در هیچ جا با تصویری که بانیانش از آن داشته اند به طور تمام و کمال مطابقت نداشته است، و نمی توانسته هم مطابقت داشته باشد. با این حال، اندیشه ها و اهداف شرکت کنندگان در مبارزه عنصر مهمی

از انقلاب را تشکیل می دهد. این نکته به ویژه در مورد انقلاب اکتبر صادق است، زیرا هیچ وقت در گذشته تصورات ذهنی انقلابیون درباره ی انقلاب به اندازه ی سال ۱۹۱۷ به جوهر واقعی رویدادها نزدیک نشده است.

هر اثری درباره ی انقلاب اکتبر ناتمام خواهد ماند مگر آن که با بیشترین دقت تاریخی ممکن به این سؤال پاسخ دهد: جواب در گرماگرم رویدادها تکامل بعدی انقلاب را چگونه می دید و چه انتظاری از آن داشت؟ هر چه رخسار روزهای گذشته از نقش منافع جدید تیره تر بشود، این سؤال اهمیت بیشتری می یابد. همه ی سیاست ها همواره در گذشته به دنبال تکیه گاه می گردند، و اگر چنین تکیه گاهی را پیدا نکنند اغلب در صدد بر می آیند که به ضرب زور بیرونش بکشند. در حال حاضر سیاست رسمی اتحاد جماهیر شوروی بر نظریه ی "سوسیالیزم در یک کشور واحد" متکی است و ضمناً مدعی است که این نظریه دیدگاه سنتی حزب بلشویک را تشکیل می دهد. نسل های جوان تر، نه فقط در بین الملل کمونیست بلکه نیز در همه ی احزاب دیگر، چنین می آموزند که قدرت شوروی به نام ایجاد یک جامعه ی مستقل سوسیالیستی در روسیه، به دست آمد. واقعیات تاریخی با این افسانه هیچ وجه اشتراکی ندارند. تا سال ۱۹۱۷ حزب حتی قبول نداشت که انقلاب پرولتری ممکن است پیش از غرب در روسیه رخ بدهد. برای نخستین بار در ماه آوریل و زیر فشار شرایط عریان شده ی آن دوره بود که حزب تصرف قدرت را به عنوان وظیفه ی اصلی خود به رسمیت شناخت. این شناسایی گرچه فصل تازه ای در تاریخ بلشویزم گشود، معذک با چشم انداز یک جامعه ی سوسیالیستی مستقل هیچ وجه اشتراکی نداشت. برعکس، بلشویک ها طرح ایجاد "سوسیالیزم روستانی" در یک کشور عقب افتاده را،

که منشویک ها به آنان نسبت می دادند، با صراحت تمام کاریکاتوری از واقعیت برشمردند و ردش کردند. دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه در نظر بلشویک ها پلی به سوی انقلاب در غرب به شمار می رفت. آنان اعلام کردند که مسأله ی دگرگونی سوسیالیستی جامعه اساساً یک وظیفه ی بین المللی است.

این مسأله ی بنیادی فقط در سال ۱۹۲۴ تغییر چهره داد. در آن سال برای نخستین بار اعلام شد که ساختن سوسیالیزم در محدوده ی اتحاد شوروی و مستقل از تکامل مابقی بشریت کاملاً علمی است فقط به شرط آن که امپریالیست ها قدرت شوروی را با مداخله ی نظامی سرنگون نکنند. این نظریه ی جدید فوراً عطف به ماسبق نیز شد. میراث خواران ناخلف اعلام کردند که اگر در سال ۱۹۱۷ حزب به امکان ایجاد یک جامعه ی سوسیالیستی مستقل در روسیه معتقد نبود، حق نمی داشت قدرت را به دست بگیرد. در سال ۱۹۲۶ بین الملل کمونیست عدم قبول نظریه ی سوسیالیزم در یک کشور را رسماً محکوم کرد، و این محکومیت را به گذشته- یعنی از سال ۱۹۰۵ به بعد- نیز تعمیم داد.

از آن پس سه رشته اندیشه دشمن بلشویزم اعلام شدند: ۱- انکار توانایی اتحاد شوروی در پایدار نگاه داشتن خود برای مدتی نامعلوم در یک محیط سرمایه داری (مسأله ی مداخله ی نظامی)؛ ۲- انکار توانایی اتحاد شوروی در فائق آمدن با نیروی خود، و در محدوده مرزهای ملی اش، بر تناقض مابین شهر و روستا (مسأله ی عقب ماندگی اقتصادی و مسأله ی ارضی)؛ ۳- انکار امکان ایجاد یک جامعه ی سوسیالیستی در بسته (مسأله ی تقسیم جهانی کار). بنا بر احکام مکتب جدید، تضمین آسیب ناپذیری اتحاد شوروی حتی

بدون در نظر گرفتن انقلاب در کشورهای دیگر و فقط از طریق "بی طرف کردن بورژوازی" ممکن است. هم کاری دهقانان نیز در قلمرو ساخت و ساز سوسیالیزم باید به عنوان یک امر تضمین شده پذیرفته شود. وابستگی به اقتصاد جهانی به وسیله ی انقلاب اکتبر و موفقیت های اقتصادی شوراها کاملاً قطع شده است. امتناع از پذیرفتن این سه حکم همان "تروتسکیزم" است. آئینی که با بلشویزم سازگار نیست.

وظیفه ی مورخ در این جا احیاء جهان بینی است. او باید نظریات و اهداف اصیل حزب انقلابی را از زیر کومه های زوائد سیاسی بعدی بیرون بکشد. با وجود کوتاهی دوره هائی که به دنبال یک دیگر آمده اند، وظیفه ی فوق به رمزگشائی متون تصحیف شده ی قدیمی بی شباهت نیست، چون جعلیات مکتب پیروان ناخلف از آن شاهکارهای لاهوتی ای که رهبان های قرون هفتم و هشتم میلادی نسخه های پوستی و پاپیروسی متون کلاسیک را به خاطرشان نابود کردند، دست کمی ندارند.

به طور کلی در سراسر این کتاب کوشیده ایم تا متن را از نقل قول های بی شمار پُربار نکنیم، اما در مبحث حاضر، به علت ماهیت وظیفه ای که بر عهده داریم، ناچاریم متن های اصلی را از نظر خواننده بگذرانیم، آن هم در مقیاسی وسیع تا تصور گزینش تصنعی متون منتفی شود. باید بگذاریم تا بلشویزم به زبان خود سخن بگوید. در رژیم بوروکراسی استالین، بلشویزم از این حق محروم شده است.

حزب بلشویک از همان روز تولد خود حزب سوسیالیزم انقلابی بود. اما ضرورتاً وظیفه ی بلافصل تاریخی خود را در سرنگونی تزاریزم و ایجاد یک ساخت دموکراتیک می دید. قرار بر این بود که محتوای اصلی انقلاب عبارت

از حل و فصل دموکراتیک مسأله ی ارضی باشد. انقلاب سوسیالیستی به آینده ای دور یا دست کم نامعلوم موکول شده بود. قدر مسلم آن که همه گان فرض را بر این گذاشته بودند که انقلاب سوسیالیستی در روسیه فقط پس از پیروزی طبقه ی کارگر در غرب می تواند عملاً در دستور روز قرار بگیرد. این فرض، که به وظیفه ی مارکسیزم روس در جریان مبارزه با نارودنیکیزم و آنارشیزم ساخته شده بود، یکی از مهم ترین اصول حزب به شمار می رفت. در این میان فرض های دیگری نیز استنتاج می شد: چنان چه انقلاب دموکراتیک دامنه ی قدرتمندی در روسیه بیابد، ممکن است هم چون محرک مستقیمی برای انقلاب سوسیالیستی در اروپا عمل کند و آن گاه انقلاب سوسیالیستی اروپا به طبقه ی کارگر روسیه کمک کند که بعداً با آهنگ سریع تری به قدرت برسد. حتی در این روایت مطلوب هم چشم انداز کلی تاریخی لایتغیر باقی مانده بود. فقط جریان رشد تسریع شده و موعداها نزدیک تر شده بودند.

در راستای همین نظریات بود که لنین در سپتامبر ۱۹۰۵ چنین نوشت: "بلافاصله پس از انقلاب دموکراتیک، حرکت انتقالی خود را ادامه خواهیم داد، و دقیقاً متناسب با قدرتمان، یعنی قدرت پرولتاریای آگاه و سازمان یافته، گام در راه انقلاب سوسیالیستی خواهیم نهاد. ما خواهان یک انقلاب مداوم هستیم. و در نیمه ی راه از حرکت باز نخواهیم ایستاد." ممکن است شگفت انگیز به نظر برسد اما استالین عبارات فوق را به کار گرفته تا پیش بینی قدیم حزب را با سیر واقعی حوادث در سال ۱۹۱۷ یک سان جلوه دهد. فقط نمی توان فهمید که چرا "تزه های آوریل" لنین کادرهای حزب را غافل گیر کرد.

در حقیقت امر - بر طبق تصورات قدیم- قرار بر این بود که فقط پس از حل و فصل مسأله ی ارضی در چارچوب انقلاب بورژوا- دموکراتیک، مبارزه ی طبقه ی کارگر برای کسب قدرت آغاز شود. اما اشکال کار در این جا بود که در آن صورت، دهقان ها پس از رفع گرسنگی شان برای زمین، دیگر انگیزه ای برای حمایت از یک انقلاب جدید نمی داشتند. و چون طبقه ی کارگر روس، به علت عده ی قلیلش در کشور، نمی توانست قدرت را فقط با نیروهای خود به چنگ آورد، لنین معتقد بود که سخن گفتن از دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه پیش از پیروزی پرولتاریا در غرب ناممکن است.

لنین در سال ۱۹۰۵ چنین نوشت: "پیروزی کامل انقلاب کنونی به معنای پایان انقلاب دموکراتیک و آغاز مبارزه ی قطعی برای انقلاب سوسیالیستی است. تحقق خواست های دهقان ها، درهم شکستن کامل ارتجاع، و تأسیس جمهوری دموکراتیک به معنای اختتام کامل انقلابی گری بورژوازی و حتی انقلابی گری خرده بورژوازی خواهد بود، و مبارزه ی قطعی طبقه ی کارگر را برای سوسیالیزم در پی خواهد داشت." در این جا منظور از خرده بورژوازی عمدتاً دهقان هاست.

پس تحت این شرایط شعار انقلاب "مداوم" از کجا می آید؟ لنین چنین پاسخ می داد: انقلابی های روسیه چون بر دوش سلسله ی کاملی از انقلابی های اروپا ایستاده اند حق دارند این "رویا" را در سر بپرورانند که موفق خواهند شد "به تمامی تحولات دموکراتیک و به تمامی برنامه ی حداقل ما به نحوی بی سابقه جامه ی عمل بپوشانند... و اگر چنین توفیقی دست دهد- آن گاه ... آن گاه حریق انقلاب اروپا را به آتش خواهد کشید... کارگر اروپائی به نوبه ی خود به پا خواهد خاست و به ما راه و رسم کار را نشان خواهد داد؛ سپس

قیام انقلابی اروپا بر روسیه تأثیر خواهد گذاشت و عصر چند ساله ی انقلابی به عصر چند دهه ی انقلابی تبدیل خواهد شد." محتوای مستقل انقلاب روسیه، حتی در عالی ترین حد تکاملش، از حدود انقلاب بورژوا-دموکراتیک فراتر نمی رود. فقط انقلاب پیروزمند در غرب می تواند عصر مبارزه برای کسب قدرت را حتی برای طبقه ی کارگر روسیه بگشاید. این تصور تا آوریل ۱۹۱۷ هم چنان به قوت خود در حزب باقی بود.

اگر حشو و زوائدی زودگذر، مبالغات جدلی و خطاهای فردی را به کنار نهیم، جوهر مناقشه پیرامون مسأله ی انقلاب مداوم از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷ در این مسأله خلاصه نمی شد که آیا طبقه ی کارگر روسیه پس از کسب قدرت می تواند جامعه ی سوسیالیستی ملی را بسازد یا خیر - در این باره هیچ یک از مارکسیست های روسیه تا سال ۱۹۲۴ کلمه ای بر زبان نیاورده بود- بلکه در این مسأله خلاصه می شد که آیا انقلاب بورژوائی که قادر به حل مسأله ی ارضی باشد هنوز در روسیه ممکن است یا خیر، یا آن که آیا برای تحقق بخشیدن به چنین امری دیکتاتوری پرولتاریا لازم است.

لنین کدام بخش از نظریات سابق خود را در تزه های آوریل مورد تجدیدنظر قرار داد؟ او نه ماهیت بین المللی انقلاب سوسیالیستی را مردود شمرد و نه لحظه ای انکار کرد که امر انتقال به راه سوسیالیزم فقط با هم کاری مستقیم غرب در روسیه میسر است. اما لنین در آن جا برای نخستین بار اعلام کرد که پرولتاریای روسیه، درست به علت عقب ماندگی شرایط ملی، می تواند پیش از پرولتاریای کشورهای پیش رفته به قدرت برسد.

انقلاب فوریه هم در حل مسأله ی ارضی عاجز از آب درآمد و هم در حل مسأله ی ملیت ها. دهقان ها و خلق های ستم دیده ی روسیه در مبارزه ی خود

برای اهداف دموکراتیک ناچار شدند از انقلاب اکتبر حمایت کنند. پرولتاریای روسیه به این دلیل توانست پیش از پرولتاریای غرب به قدرت برسد که دموکراسی خرده بورژوایی روسیه نتوانست آن کار تاریخی را که خواهر بزرگ ترش در غرب به انجام رسانده بود به انجام برساند. در سال ۱۹۰۵، بلشویزم قصد داشت که فقط پس از به فرجام رسیدن وظایف دموکراتیک، گام در راه مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا بزند. در سال ۱۹۱۷، دیکتاتوری پرولتاریا از عملی نشدن وظایف دموکراتیک منبعث شد.

اما ماهیت مرکب انقلاب روسیه به همان جا ختم نشد. فتح قدرت به وسیله ی طبقه ی کارگر خط فاصل مابین "برنامه ی حداقل" و "برنامه ی حداکثر" را خود به خود از میان برداشت. و آن گاه تحت دیکتاتوری پرولتاریا - اما فقط در آن جا!- تطور مسائل دموکراتیک به مسائل سوسیالیستی اجتناب ناپذیر شد، با آن که کارگران اروپا هنوز "راه روسم کار" را به ما نشان نداده بودند.

این دگرگونی در ترتیب انقلاب مابین غرب و شرق، با تمام اهمیتش برای سرنوشت روسیه و جهان، فقط از برد تاریخی محدودی برخوردار است. انقلاب روسیه هر چقدر هم که به جلو جهیده باشد، وابستگی اش به انقلاب جهانی نه ناپدید شده و نه حتی کاهش یافته است. امکان تطور اصلاحات دموکراتیک به اصلاحات سوسیالیستی مستقیماً به وسیله ی ترکیبی از شرایط داخلی به وجود می آید. در میان این شرایط مهم تر از همه همانا روابط متقابل طبقه ی کارگر و دهقان هاست. اما در نهایت امر، حدود تحولات سوسیالیستی به وسیله ی وضعیت اقتصاد و سیاست در صحنه ی جهان،

تعیین می شوند. تقلای ملی هر چقدر هم که عظیم باشد، باز امکان پریدن از روی کره ی ارض را فراهم نمی آورد.

بین الملل کمونیست ضمن تخطئه ی "تروتسکیزم" با شدت خاصی به این عقیده حمله کرده است که طبقه ی کارگر روسیه، اینک که پس از به دست گرفتن سکان قدرت از حمایت غرب برخوردار نشده است،؟ با توده های وسیعی از دهقان ها، که او را در نیل به قدرت یاری کردند... وارد معارضات خصمانه خواهد شد... " حتی اگر فرض کنیم که تجربه ی تاریخ این پیش بینی را - که در سال ۱۹۰۵، یعنی هنگامی که حتی یک تن از منتقدان کنونی او حتی فکر دیکتاتوری پرولتاریا را در روسیه به مخیله ی خود راه نمی دادند، به وسیله ی تروتسکی به ضابطه درآمد - باری حتی اگر فرض کنیم که تجربه ی تاریخ این پیش بینی را کاملاً رد کرده باشد، حتی در آن صورت باز در این واقعیت مسلم نمی توان شک کرد که همه ی مارکسیست های روسیه، از جمله نین، دهقان ها را متحد غیرقابل اعتماد و خیانت پیشه ای می شمردند. سنت واقعی بلشویزم با اصل هماهنگی جبری منافع مابین طبقه ی کارگر و دهقان ها هیچ وجه اشتراکی ندارد. برعکس، انتقاد از این نظریه ی خرده بورژوایی در مبارزه ی طولانی مارکسیست ها با نارودنیک ها همواره یکی از مهم ترین عناصر را تشکیل می داد.

نین در سال ۱۹۰۵ چنین نوشت: "به محض به سر رسیدن عصر انقلاب دموکراتیک در روسیه، دیگر حتی اشاره به `اراده ی واحد` طبقه ی کارگر و دهقان ها کار مضحکی خواهد بود... " "دهقان ها، در مقام یک طبقه ی زمین دار همان نقش خانانان و بی ثباتی را در این مبارزه (برای سوسیالیزم) بازی خواهند کرد که اینک بورژوازی در مبارزه برای دموکراسی بازی

می کند. فراموش کردن این نکته به معنای فراموش کردن سوسیالیزم است، و به منزله ی فریب دادن خود و دیگران درباره ی منافع و وظایف اصلی طبقه ی کارگر."

در سال ۱۹۰۵، نئین ضمن ترسیم طرحی از روابط متقابل طبقات در طی جریان انقلاب برای استفاده ی خویش، در قالب کلمات زیر به توصیف موقعیتی پرداخت که می باید پس از الغاء مالکیت زمین داران برقرار شود: "طبقه ی کارگر از هم اکنون در تلاش است تا دستاوردهای دموکراتیک را برای انقلاب سوسیالیستی حفظ کند. اگر طبقه ی کارگر سوسیالیست اروپا به کمک طبقه ی کارگر روسیه نیاید... این مبارزه برای طبقه ی کارگر روسیه به تنهائی تقریباً بیهوده خواهد بود، و شکستش اجتناب ناپذیر خواهد شد... در آن مرحله بورژوازی لیبرال و دهقان های مرفه (به اضافه ی بخشی از دهقان های متوسط الحال) دست به سازمان دهی ضدانقلاب خواهند زد. طبقه ی کارگر روسیه همراه با طبقه ی کارگر اروپا انقلاب را متشکل خواهند کرد، در این شرایط طبقه ی کارگر روسیه ممکن است به پیروزی دومی هم دست بیابد. در آن صورت تلاش ها به هدر نرفته است. پیروزی دوم همانا انقاب سوسیالیستی در اروپا خواهد بود. کارگران اروپا راه و رسم کار را به ما نشان خواهند داد."

تقریباً در همان روزها تروتسکی نیز چنین نوشت: "تناقضی که بر اثر حکومت کارگران در کشور عقب مانده ای که اکثر نفوسش را دهقان ها تشکیل می دهند پیش می آید، راه حل خود را فقط در مقیاس بین المللی خواهد یافت، یعنی در صحنه ی انقلاب جهانی طبقه ی کارگر." استالین بعدها همین کلمات را در جانی نقل کرد تا "شکاف عظیمی" را نشان دهد که "نظریه ی

لنینیستی دیکتاتوری پرولتاریا را از نظریه ی تروتسکی جدا می کند. " اما عباراتی که در فوق نقل کردیم گواهی می دهند که با وجود اختلاف نظرهای مسلم مابین تصورات انقلابی لنین و تروتسکی در آن ایام، نظریاتشان درباره ی نقش "بی ثبات" و "خانانه ی" دهقان ها از همان روزهای دور اساساً با یک دیگر تطبیق می کرد.

در فوریه ی ۱۹۰۶ لنین می نویسد: "ما جنبش دهقانی را تا به انتها حمایت می کنیم، اما باید به یاد داشته باشیم که این جنبش متعلق به طبقه ی دیگری است، و به آن طبقه ای که می تواند انقلاب سوسیالیستی را به پیروزی برساند، و به پیروزی هم خواهد رساند، تعلق ندارد. " او در آوریل ۱۹۰۶ اعلام می کند که: "انقلاب روسیه برای رسیدن به پیروزی نیروی کافی را دارد. اما برای نگاه داشتن ثمرات پیروزی خود نیروی کافی را ندارد... چون در کشوری که صنایع کوچک در آن رشد عظیمی کرده اند، تولیدکننده های خرده پا، از جمله دهقان ها، هنگامی که طبقه ی کارگر از آزادی به سوی سوسیالیزم قدم بردارد ناگزیر بر علیه او صف آرانی خواهند کرد... انقلاب روسیه برای ممانعت از بازگشت سرمایه داری به نیروهای ذخیره ی روسیه احتیاج ندارد؛ او به کمک از خارج احتیاج دارد. آیا چنین نیروی ذخیره ای در جهان وجود دارد؟ آری: طبقه ی کارگر سوسیالیست در غرب."

این اندیشه ها در ترکیبات گوناگون اما بدون تغییرات بنیادی در سراسر سال های جنگ و ارتجاع حفظ شدند. نیازی به تکثیر مثال ها نداریم. تصورات حزب از انقلاب کامل ترین و فشرده ترین شکل خود را الزاماً باید در گرماگرم رویدادهای انقلاب می یافت. اگر نظریه پردازان بلشویزم حتی پیش از انقلاب

به سوی "سوسیالیزم در یک کشور" تمایل می داشتند، این نظریه الزاماً باید در دوره ی مبارزه ی مستقیم برای کسب قدرت شکوفا می شد. آیا در واقعیت امر چنین شد؟ سال ۱۹۱۷ پاسخ این سؤال را می دهد.

لنین هنگامی که پس از انقلاب فوریه عازم روسیه شده بود، در نامه ی تودیی خود خطاب به کارگران سویس چنین نوشت: "طبقه ی کارگر روسیه با نیروهای خود نمی تواند انقلاب سوسیالیستی را به پیروزی برساند. اما می تواند... برای ورود متحد اصلی و قابل اعتمادش، یعنی پرولتاریای سوسیالیست اروپا و آمریکا، به نبرد قطعی موقعیت موجود را بهتر کند."

در قطع نامه ی لنین که به تصویب کنفرانس آوریل هم رسید، آمده بود: "طبقه ی کارگر روسیه، که در یکی از عقب مانده ترین کشورهای اروپا و در میان توده های وسیعی از دهقان های خرده پا دست به عمل زده است، نمی تواند به دنبال تحقق فوری تحولات سوسیالیستی باشد." این قطع نامه هر چند در نخستین سطرهایش کاملاً به سنت های نظری حزب وفادار مانده بود، اما در راه جدید نیز قدم قاطعی برداشته بود. بدین معنی که اعلام کرده بود: ناممکن بودن تحولات مستقل سوسیالیستی در روسیه ی دهقانی، به هیچ وجه به ما حق نمی دهد که بر فتح قدرت دست رد بگذاریم، آن هم نه فقط به خاطر وظایف دموکراتیک، بلکه نیز به نام "یک رشته اقدامات عملاً آماده در جهت سوسیالیزم،" نظیر ملی کردن اراضی، نظارت بر بانک ها و غیره. در سایه ی "اقدامات عینی انقلاب سوسیالیستی... در کشورهای پیش رفته ی رشد یافته تر،" اقدامات ضدسرمایه داری ممکن است دامنه ی بیشتری بیابند. "این باید نقطه ی حرکت ما باشد. لنین در نطق خود توضیح می دهد که: "سخن گفتن از شرایط روسیه به تنهایی، کاری خطاست... این

که اگر جنبش جهانی ما را با انقلاب سوسیالیستی رو به رو سازد آن گاه چه وظایفی در برابر طبقه ی کارگر روسیه قرار خواهند گرفت. این است مسأله ی اصلی این قطع نامه. " روشن است که نقطه ی حرکت جدید حزب در آوریل ۱۹۱۷، یعنی پس از غلبه ی لنین به محدودیت های دموکراتیک "بلشویک های قدیمی"، همان قدر به نظریه ی سوسیالیزم در یک کشور متفاوت است که بهشت از زمین تفاوت دارد!

از این پس در همه ی سازمان های حزب، چه در پایتخت و چه در ایالات، با همین تعبیر مواجه می شویم: در مبارزه برای کسب قدرت باید به یاد داشته باشیم که سرنوشت بعدی انقلاب به عنوان انقلاب سوسیالیستی به وسیله ی پیروزی پرولتاریای کشورهای پیش رفته تعیین خواهد شد. هیچ کس با این فرمول مخالفتی نمی کرد. برعکس، این فرمول، به عنوان اصلی که همه آن را متساویاً قبول کرده بودند، پیش فرض همه ی مناقشات و مباحثات را تشکیل می داد.

در روز شانزدهم ژوئیه در کنفرانس حزب در پتروگراد، خاریتونوف یکی از بلشویک هائی که لنین را در "قطار دربسته" هم راهی کرده بود، اعلام کرد: " ما در همه جا می گوئیم که اگر انقلاب در غرب در نگردد، کار ما ساخته است." خاریتونوف نظریه پرداز نیست؛ او از تهییج گران معمولی حزب است. در صورت جلسه های همین کنفرانس آمده است که: "پاولوف خاطرنشان می کند که بلشویک ها به طور کلی معتقدند که انقلاب روسیه فقط در صورتی شکوفا خواهد شد که به وسیله ی انقلاب جهانی، که فقط به مثابه ی انقلاب سوسیالیستی قابل تصور است، حمایت شود." ده ها و صدها خاریتونوف و پاولوف همه سرگرم شرح و بسط اندیشه ی بنیادی کنفرانس

آوریل شده بودند. و هرگز به فکر کسی خطور نکرد که با آن ها به مخالفت برخیزد و یا در صدد تصحیح گفته هایشان برآید.

کنگره ی ششم حزب، که در اواخر ماه ژوئیه برگزار شد، دیکتاتوری پرولتاریا را به معنای تصرف قدرت به وسیله ی کارگران و فقیرترین دهقانان تعریف کرد. "فقط این طبقات... رشد انقلاب پرولتری جهانی را تضمین خواهند کرد. و این انقلاب نه تنها به جنگ که به بردگی نظام سرمایه داری هم خاتمه خواهد داد." سخن رانی بوخارین بر این عقیده استوار بود که انقلاب سوسیالیستی جهانی یگانه راه نجات از موقعیت فعلی است. "اگر انقلاب در روسیه پیش از درگرفتن انقلاب در غرب به پیروزی برسد، ناچار خواهیم شد... آتش انقلاب سوسیالیستی جهانی را بفروریزیم." استالین هم در آن ایام ناچار شد مسأله را کم و بیش به همین شکل مطرح کند: "آن لحظه فرا خواهد رسید که کارگران به پا خیزند، قشرهای تهی دست دهقان ها را به گرد خود جمع کنند، پرچم انقلاب کارگران را برافرازند و عصر انقلاب سوسیالیستی در غرب را بگشایند."

کنفرانس منطقه ای مسکو، که در اوایل ماه اوت برگزار شد، بهتر از هر چیز دیگری به ما اجازه می دهد که به درون آزمایشگاه اندیشه های حزب نظر بیفکنیم. در این کنفرانس، سوکولنیکوف، یکی از اعضای کمیته ی مرکزی، ضمن قرانت گزارش اصلی و بازگو کردن تصمیمات کنگره ی ششم، چنین گفت: "ضروری است توضیح دهیم که انقلاب روسیه یا باید به امپریالیزم جهانی یورش ببرد و یا خود نابود شود، یعنی به دست همین امپریالیزم خفه گردد." چند تن از نمایندگان نیز نظریات مشابهی بیان کردند. ویتولین: "باید برای انقلاب سوسیالیستی ای آماده شویم که به مثابه ی

چاشنی انقلاب سوسیالیستی در غرب عمل خواهد کرد. " باینسکی: "اگر مسأله را در محدوده ی چارچوب ملی حل و فصل کنید، راه نجاتی نخواهیم داشت. سوکولنیکوف به درستی گفته است که انقلاب روسیه فقط در قالب انقلاب جهانی به پیروزی خواهد رسید... در روسیه شرایط هنوز برای سوسیالیزم آماده نیستند، اما اگر انقلاب در اروپا آغاز شود آن گاه ما هم به دنبال اروپای غربی خواهیم رفت. " استوکوف: "این نکته که انقلاب روسیه فقط در قالب انقلاب جهانی می تواند به پیروزی برسد، قابل تردید نیست... انقلاب سوسیالیستی فقط در مقیاس کلی جهان امکان پذیر است."

همه بر سر سه نکته ی بنیادی با یک دیگر موافقتند: دولت کارگری نمی تواند پابرجا بماند مگر آن که امپریالیزم را در غرب سرنگون کند؛ در روسیه شرایط هنوز برای سوسیالیزم آماده نیستند؛ مسأله ی انقلاب سوسیالیستی اساساً ماهیت بین المللی دارد. اگر در جوار این نظریات، که هفت یا هشت سال بعد به عنوان ارتداد مورد تخطئه قرار گرفتند، نظریات دیگری، که اکنون اصیل و سنتی خوانده می شوند، در حزب وجود می داشت، بدون شک این نظریات هم در کنفرانس مسکو، و در کنگره ی حزب که پیشتر برگزار شد، به بیان در می آمدند. اما نه سخن ران اصلی و نه هیچ یک از اشخاص شرکت کننده در مباحثه- و نه گزارش های روزنامه ها- به وجود نظریات بلشویک در حزب، در تقابل با این نظریات "تروتسکیست" کوچک ترین اشاره ای نکردند.

در کنفرانس عمومی شهر کیف که پیش از کنگره ی حزب برگزار شد، گورویتز، سخن ران اصلی، چنین گفت: "مبارزه برای نجات انقلاب ما فقط در مقیاس جهانی می تواند دنبال شود. در برابر ما دو چشم انداز قرار دارند:

اگر انقلاب به پیروزی برسد، ما دولت انتقالی را برای رسیدن به سوسیالیسم ایجاد خواهیم کرد، و اگر انقلاب به پیروزی نرسد، ما در زیر فشار امپریالیسم جهانی سقوط خواهیم کرد." در اوایل ماه اوت، پس از کنگره ی حزب، پیاتاکوف در کنفرانس جدیدی در کیف چنین سخن گفت: "ما از همان روزهای اول انقلاب گفته ایم که سرنوشت طبقه ی کارگر روسیه تماماً وابسته به خط سیر انقلاب پرولتری در غرب است... بدین ترتیب ما در حال ورود به مرحله ی انقلاب مداوم هستیم." گورویتز که پیشتر با او آشنا شدیم، درباره ی گزارش پیاتاکوف چنین اظهار نظر کرد: "من با نظر پیاتاکوف دانه بر مداوم بودن انقلابمان کاملاً موافق هستم." پیاتاکوف: "... تنها راه نجات برای انقلاب روسیه در انقلاب جهانی ای نهفته است که مبانی تحولات سوسیالیستی را پی ریزی کند." اما شاید این دو سخن ران نماینده ی اقلیت بودند؟ خیر. در خصوص این مسأله ی بنیادی هیچ کس با آنان مخالفت نکرد. در انتخابات کمیته ی کیف این دو تن بیشترین آراء را به خود اختصاص دادند.

بنابر این مسلم است که در کنفرانس عمومی حزب در ماه آوریل، در کنگره ی حزب در ماه ژوئیه، و در کنفرانس های پتروگراد و مسکو و کیف، همان نظریاتی عنوان شدند و با رأی گیری مورد تأیید قرار گرفتند که بعداً مغایر با بلشویزم اعلام شدند. از این هم بیشتر: حتی یک صدا در حزب برنخاست که بتوان آن را منادی نظریه ی آتی سوسیالیسم در یک کشور تلقی کرد، حتی نه به اندازه ای که در مزامیر داود طلایه هائی از انجیل مسیح کشف شده اند.

در روز سیزدهم اوت، ارگان مرکزی حزب توضیح داد که: "تمام قدرت به دست شوراهای، گرچه هنوز ابدأ به معنای سوسیالیسم نیست، اما در هر حال

مقاومت بورژوازی را درهم خواهد شکست و - در رابطه ی مستقیم با نیروهای تولیدی و موقعیت موجود در غرب- حیات اقتصادی کشور را در جهت منافع توده های زحمت کش هدایت و دگرگون خواهد کرد. انقلاب پس از درهم شکستن غل و زنجیرهای حکومت سرمایه داری به انقلاب پیگیر- یعنی انقلاب مداوم- تبدیل خواهد شد. آن گاه انقلاب قدرت دولت را نه برای تحکیم رژیم استثمار سرمایه داری، که برای غلبه بر این رژیم به کار خواهد گرفت. موفقیت نهائی انقلاب در این راه به موفقیت های انقلاب پرولتری در اروپا بستگی خواهد داشت... چنین بود و چنین است یگانه چشم انداز واقعی برای رشد بعدی انقلاب." این مقاله را تروتسکی در زندان کرسستی نوشته بود. سردبیر روزنامه ای که این مقاله را به چاپ رساند استالین بود. اهمیت این نقل قول از آن جاست که تا سال ۱۹۱۷، در حزب بلشویک اصطلاح "انقلاب مداوم" صرفاً برای تعریف دیدگاه تروتسکی به کار می رفت. چند سال بعد استالین اعلام کرد که: "لنین تا آخرین روزهای عمر خویش بر علیه نظریه ی انقلاب مداوم مبارزه کرد." در هر حال استالین با این نظریه سرچنگ نداشت: مقاله ی مذکور بدون هیچ گونه اظهارنظری از جانب سردبیر در آن روزنامه به چاپ رسید.

ده روز بعد تروتسکی بار دیگر در همان روزنامه چنین نوشت: "انترناسیونالیزم برای ما یک اندیشه ی مجرد نیست... بلکه مستقیماً اصلی هدایت کننده و عمیقاً عملی است. بدون انقلاب اروپا موفقیت دائم و قطعی برای ما قابل تصور نیست." این بار هم استالین اعتراض نکرد، سهل است، دو روز بعد خود او این مطلب را تکرار کرد: "کارگران و سربازان بدانند که فقط در اتحاد با کارگران غرب، فقط پس از متزلزل ساختن بنیاد سرمایه داری

در غرب است که می توان بر پیروزی انقلاب در روسیه حساب کرد!" "پیروزی انقلاب" در این جا به معنای ساختن سوسیالیزم نیست - از این مقوله هنوز کمترین سخنی در میان نبود- بلکه فقط به معنای تصرف و نگاه داشتن قدرت است.

لنین در ماه سپتامبر نوشت: "بورژوازی درباره ی شکست اجتناب ناپذیر کمون در روسیه- یعنی شکست طبقه ی کارگر در صورتی که موفق به تصرف قدرت شود- فریاد می کشد." از این فریادها نباید بترسیم. "طبقه ی کارگر روسیه پس از تصرف قدرت امکانات وسیعی برای نگاه داشتن قدرت در اختیار خواهد داشت و خواهد توانست تا پیروزی انقلاب در غرب امور روسیه را اداره کند." در این جا چشم انداز انقلاب با وضوح تمام ترسیم شده است: نگاه داشتن قدرت تا آغاز انقلاب سوسیالیستی در اروپا. این فرمول عجولانه سرهم بندی نشده بود: لنین به طور روزمره تکرارش می کرد. او مقاله ی خود موسوم به *آیا بلشویک ها قادر به نگاه داری قدرت دولت خواهند بود؟* را چنین خلاصه کرده است: "اگر بلشویک ها نترسند و موفق به تصرف قدرت شوند، در روی کره ی ارض هیچ قدرتی وجود ندارد که بتواند مانع از آن شود که بلشویک ها قدرت را تا پیروزی انقلاب سوسیالیستی جهانی در دست خود بدارند."

جناح راست بلشویک ها خواهان انتلاف با سازش کاران بودند، آنان می گفتند که بلشویک ها به "تنهائی" قادر به نگاه داشتن قدرت نیستند. در روز یکم نوامبر - یعنی پس از انقلاب- لنین به آنان چنین پاسخ داد: "آن ها می گویند که ما به تنهائی نمی توانیم قدرت را نگاه بداریم. ولی ما تنها نیستیم. تمامی اروپا در برابر چشم ما قرار دارد. کار را باید ما آغاز کنیم.

"از این مکالمه ی ننین با جناح راست کاملاً روشن است که اندیشه ی ایجاد جامعه ی مستقل سوسیالیستی در روسیه هرگز به فکر طرفین مناقشه هم خطور نکرده بود.

جان رید تعریف کرده است که چگونه در یکی از تجمعات پتروگراد در کارخانه ی ابوخوفسکی سربازی از جبهه ی رومانی فریاد کشید: "ما با تمام قوای خود ایستادگی خواهیم کرد تا خلق های همه ی جهان به یاری ما برخیزند." این فرمول از آسمان نازل نشده بود، و ساخته ی آن سرباز گمنام یا جان رید نبود. بلکه تهییج گران بلشویک آن را در میان توده ها اشاعه داده بودند. صدای آن سرباز جبهه ی رومانی همانا صدای حزب و صدای انقلاب اکتبر بود.

"بیانیه ی حقوق زحمت کشان و خلق های استثمارشده" - برنامه ی بنیادی دولت که به نام قدرت شورائی در مجلس مؤسسان عنوان شد- اعلام می کرد که وظیفه ی بنای جدید عبارت است از "استقرار سازمان سوسیالیستی جامعه و پیروزی سوسیالیزم در همه ی کشورها... قدرت شوروی تا پیروزی کامل قیام جهانی کارگران بر علیه یوغ سرمایه داری، این راه را با عزم و جزم دنبال خواهد کرد." این بیانیه ی لنینیستی حقوق، که تا به امروز نیز به طور رسمی لغو نشده است، انقلاب مداوم را به یکی از قوانین بنیادی جمهوری شوروی تبدیل کرد.

اگر روزا لوکزامبورگ، که در زندان خود با دقتی پرشور و غبطه آمیز رفتار و گفتار بلشویک ها را دنبال می کرد، در آن رفتار و گفتار سایه ای از سوسیالیزم ملی مشاهده می کرد. یقیناً زنگ خطر را بلافاصله به صدا در می آورد. در آن روزها او به طور جدی - اما در اساس از روی اشتباه-

از سیاست های بلشویک ها انتقاد می کرد. اما خیر. او درباره ی خط عمومی حزب چنین نوشت: "همین نکته که بلشویک ها در سیاست خود مسیرشان را تماماً به سوی انقلاب پرولتری جهانی انتخاب کرده اند، گواه درخشانی است بر دوراندیشی سیاسی، استحکام اصولی و دامنه ی جسورانه ی سیاستشان."

همین نظریات، که لنین روز به روز تکمیل شان می کرد، که تحت سردبیری استالین در ارگان مرکزی حزب به چاپ می رسیدند، که الهام بخش نطق های تهییج گران خرد و کلان می شدند، که سربازهای گوشه های دوردست جبهه تکرارشان می کردند، که روزا لوکزامبورگ عالی ترین گواه بر دوراندیشی سیاسی بلشویک ها حسابشان می کرد. درست همین نظریات بودند که در سال ۱۹۲۶ از طرف بوروکراسی بین الملل کمونیست مردود شناخته شدند. در قطع نامه ی هفتمین مجمع بین الملل کمونیست آمده است: "نظریات تروتسکی و پیروان او در خصوص مسأله ی بنیادی ماهیت و چشم اندازهای انقلاب ما، با نظریات حزب ما و با لنینیزم هیچ وجه اشتراکی ندارند." بدین سان میراث خواران ناخلف بلشویزم گذشته ی خود را به دیار نیستی سپرده اند.

اشخاصی که در سال ۱۹۱۷ واقعاً بر علیه نظریه ی انقلاب مداوم می جنگیدند فقط کادت ها و سازش کاران بودند. میلی یوکوف و دان "توهامات انقلابی تروتسکیزم" را به عنوان علت اصلی سقوط انقلاب ۱۹۰۵ وانمود می ساختند. چیدزه در نطق افتتاحیه ی خود در کنفرانس دموکراتیک، تلاش "برای خاموش ساختن جنگ سرمایه داری از طریق تبدیل انقلاب به انقلاب سوسیالیستی و جهانی" را بی رحمانه به باد حمله گرفت. در روز سیزدهم اکتبر، کرنسکی در پیش-پارلمان اظهار داشت که: "اکنون خطرناک ترین

دشمنان انقلاب و دموکراسی و دست آوردهای آزادی کسانی هستند که... به بهانه ی تعمیق انقلاب و تبدیل آن به انقلاب مداوم سوسیالیستی، به منحرف کردن توده ها پرداخته اند، و به نظر می رسد که در این کار موفق هم شده اند." چیدزه و کرنسکی به همان دلیلی که دشمن بلشویک ها بودند، دشمن انقلاب مداوم هم بودند.

در دومین کنگره ی شوراها، به هنگام تصرف قدرت، تروتسکی چنین گفت: "اگر مردم اروپا برای خرد کردن امپریالیزم به پا نخیزند، ما خرد خواهیم شد. در این نکته شکی نیست. یا انقلاب روسیه تند باد مبارزه در غرب را به پا خواهد کرد، و یا سرمایه دارهای همه ی کشورها انقلاب ما را خفه خواهند کرد." صدائی از میان حضار فریاد کشید: "راه سومی هم وجود دارد." آیا این صدای استالین بود؟ خیر، این صدای یک منشویک بود. چند سال طول کشید تا بلشویک ها آن "راه سوم" را کشف کردند.

بر اثر تکرارهای بی شمار در مطبوعات بین المللی استالینیستی، اکنون در محافل وسیع و گوناگون سیاسی این نکته مسلم شمرده می شود که ریشه ی اختلافات پرست- لیتوفسک از دو تصور مختلف آب می خورد. یکی از این دو تصور مبتنی بر امکان ایستادگی و حتی ساختن سوسیالیزم با نیروهای داخلی روسیه بود، دیگری تماماً متکی بر امید به قیام در اروپا. در حقیقت امر تقابل این دو نظریه بعداً اختراع شد، و مخترعش حتی زحمت این را به خود نداد که اختراع خود را دست کم در ظاهر با اسناد تاریخی تطبیق دهد. البته چنین کاری آسان نمی بود. همه ی بلشویک ها بدون استثناء و در دوره ی پرست به طور یک پارچه معتقد بودند که اگر در آینده ی نزدیک انقلاب در اروپا درنگیرد، جمهوری شوروی محکوم به فناست. برخی فرصت موجود را

برحسب هفته اندازه گرفتند، برخی دیگر برحسب ماه: هیچ کس برحسب سال اندازه اش نمی گرفت.

بوخارین در روز بیست و هشتم ژانویه ی ۱۹۱۸ چنین نوشت: "از همان آغاز انقلاب روسیه... حزب پرولتاریای انقلابی اعلام کرده است که: یا انقلاب جهانی، که به دنبال انقلاب روسیه درخواهد گرفت، جنگ و سرمایه داری را خفه خواهد کرد، و یا سرمایه ی بین المللی انقلاب روسیه را خفه خواهد کرد." اما آیا بوخارین، که رهبری هواداران جنگ انقلابی با آلمان را برعهده داشت، بر آن نبود که نظریات جناح خود را به تمامی حزب نسبت دهد؟ چنین فرضی هر چقدر هم که طبیعی به نظر رسد به اعتبار اسناد موجود مردود است.

صورت جلسه های کمیته ی مرکزی در سال ۱۹۱۷ و اوایل سال ۱۹۱۸ - منتشر در سال ۱۹۲۹ - با وجود تلخیص ها و دخل و تصرف های مغرضانه ای که در آن ها شده است، گواه ارزشمندی در خصوص این مسأله به دست می دهند. "در جلسه ی روز یازدهم ژانویه ی ۱۹۱۸، رفیق سرگنیف (آرم) خاطرنشان می کند که همه ی سخن ران ها بر سر این نکته توافق دارند که در صورت شکست انقلاب سوسیالیستی در غرب، جمهوری سوسیالیستی در معرض خطر نابودی است." سرگنیف از موضع نین - یعنی از انعقاد پیمان صلح - دفاع می کرد. احدی به مخالفت با سرگنیف برخاست. هر سه گروهی که با هم اختلاف نظر داشتند، به یک اصل کلی واحد استناد می کردند: بدون انقلاب جهانی کاری از پیش نخواهیم برد.

ناگفته نماند که استالین عنصر خاصی به مباحثات اضافه کرد، او ضرورت انعقاد صلح جداگانه را بر این نکته استوار ساخت که: "هیچ گونه جنبش

انقلابی در غرب وجود ندارد، هیچ واقعیتی موجود نیست، فقط امکانش موجود است، و ما نمی توانیم روی امکانات حساب کنیم." استالین گرچه هنوز از نظریه ی سوسیالیزم در یک کشور فاصله ی زیادی داشت، با این حال در قالب این کلمات بی اعتمادی ذاتی خود را به جنبش جهانی به وضوح نشان داد. "ما نمی توانیم روی امکانات حساب کنیم." لنین بلافاصله "از برخی جهات" خود را از زیر این حمایت استالینیستی کنار کشید. او گفت: "درست است که انقلاب در غرب هنوز آغاز نشده است، اما اگر قرار باشد که نظر به این واقعیت تاکتیک های خود را تغییر بدهیم، به سوسیالیزم بین المللی خیانت کرده ایم." اگر او، یعنی لنین، از صلح جداگانه ی فوری حمایت می کرد، دلیلش بی اعتقادی او به جنبش انقلابی در غرب نبود، دلیلش اعتقاد او به پایداری انقلاب منزوی روسیه هم نبود: "ایستادگی تا فرارسیدن انقلاب عمومی سوسیالیستی، برای ما حائز اهمیت است، و ما فقط با انعقاد پیمان صلح می توانیم به این هدف برسیم." معنای تسلیم پرست برای لنین در این کلمات خلاصه می شد: "مجال تنفس."

صورت جلسه ها گواهی می دهند که پس از این هشدار از جانب لنین، استالین در صدد تصحیح گفته ی خود برآمد. "جلسه ی روز بیست و سوم فوریه ی ۱۹۱۸، رفیق استالین: ... ما هم روی انقلاب حساب می کنیم، اما شما برحسب هفته اندازه گیری می کنید، و (ما) برحسب ماه." در این جا استالین فرمول لنین را کلمه به کلمه تکرار کرده است. فاصله ی موجود مابین جناح های دوگانه ی کمیته ی مرکزی پیرامون مسأله ی انقلاب جهانی همانا فاصله ی هفته از ماه بود.

لنین هنگام دفاع از انعقاد پیمان صلح برست در هفتمین کنگره ی حزب در ماه مارس ۱۹۱۸ چنین سخن گفت: "این نکته حقیقت مطلق است که بدون انقلاب در آلمان ما نابود خواهیم شد. احتمالاً در پترزبورگ یا مسکو هم نابود نخواهیم شد، بلکه شاید در ولادی وستوک و یا در گوشه ی دور افتاده ی دیگری، که گریزگاه ما خواهد بود، نابود شویم... اما در هر حال، تحت هر عاقبت ممکن یا قابل تصویری، اگر انقلاب آلمان درنگیرد، ما نابود خواهیم شد." اما مسأله فقط بر سر آلمان نیست. "امپریالیسم جهانی... که قدرت واقعی عظیمی دربر دارد... در هیچ صورت و تحت هیچ شرایطی نمی تواند در جوار جمهوری شوروی زندگی کند. در این جا معارضه اجتناب ناپذیر است. در این جا... با یکی از بزرگ ترین مسائل تاریخی مواجهیم... صورت به راه انداختن انقلاب جهانی." در قطع نامه ای که به طور محرمانه به تصویب رسید، چنین می خوانیم: "این کنگره مطمئن ترین تضمین را برای تحکیم انقلاب سوسیالیستی، که در روسیه به پیروزی رسیده است، در تبدیل این انقلاب به انقلاب جهانی کارگران می بیند."

چند روز بعد لنین به کنگره ی شوراهای چنین گزارش داد: "امپریالیسم جهانی و حرکت پیروزمندانه ی انقلاب سوسیالیستی نمی توانند در جوار هم زندگی کنند." او در بیست و سوم آوریل در یکی از جلسات شورای مسکو گفت: "عقب ماندگی ما را به جلو رانده است، و اگر تا زمان برخورداری از حمایت توانمند کارگران انقلابی سایر کشورها نتوانیم ایستادگی کنیم، نابود خواهیم شد." لنین در ماه مه ۱۹۱۸ می نویسد: "باید (در برابر امپریالیسم) حتی تا منطقه ی اورال عقب نشینی کنیم، چون این کار تنها راه فرصت دادن به انقلاب غرب برای پخته شدن است..."

لنین کاملاً آگاه بود که کش دادن مذاکرات در برست شرایط صلح را دشوارتر خواهد ساخت، اما او وظایف بین المللی انقلاب را بالاتر از وظائف "ملی" می دانست. در روز بیست و هشتم ژوئن ۱۹۱۸ در یکی از کنفرانس های اتحادیه های کارگری در مسکو، لنین به رغم اختلافات زودگذر با تروتسکی در خصوص انعقاد صلح، چنین گفت: "هنگامی که کار به مذاکرات برست کشیده شد، افشاگری های رفیق تروتسکی به گوش تمامی جهان رسید، و آیا همین سیاست سبب نشد که در کشور دشمن... در زمان جنگ، جنبش انقلابی عظیمی در بگیرد؟" یک هفته بعد در گزارش شورای کمیسرهای خلق به پنجمین کنگره ی شوراهای، لنین بار دیگر به همین مسأله پرداخت: "ما وظیفه ی خود را در قبال همه ی خلق ها انجام دادیم... آن هم از طریق هیئت نمایندگی مان در برست به ریاست رفیق تروتسکی." یک سال بعد لنین یادآوری کرد که: "در دوره صلح برست... حکومت شوروی دیکتاتوری جهانی پرولتاریا و انقلاب جهانی را بالاتر از تمام فداکاری های ملی قرار داد، و در آن میان فرقی نمی کرد که آن فداکاری ها تا چه حد سنگین و عظیم باشند." هنگامی که مرور زمان فرق بین اندیشه های مختلف را که قبلاً هم در ذهن استالین چندان مشخص نبودند از حافظه ی او محو کرده بود، استالین پرسید: "این ادعای تروتسکی دائر بر این که روسیه ی انقلابی نمی تواند در برابر اروپای محافظه کار ایستادگی کند، چه معنایی می تواند داشته باشد؟ این ادعا فقط یک معنا می تواند داشته باشد: تروتسکی قدرت درونی انقلاب ما را حس نمی کند."

در حقیقت امر تمامی حزب در این اعتقاد متفق القول بود که "در برابر اروپای محافظه کار" جمهوری شوروی نمی توانست ایستادگی کند. اما آن

نکته صرفاً شکل وارونه ی این اعتقاد بود که اروپای محافظه کار نمی تواند در برابر روسیه ی انقلابی ایستادگی کند. این نکته در شکل منفی اش بیانگر ایمان راسخ به قدرت بین المللی انقلاب روسیه بود و بس. و حزب اساساً اشتباه نمی کرد. اروپای محافظه کار به هر حال نتوانست به طور کامل ایستادگی کند. انقلاب آلمان، با وجود خیانتی که از جانب سوسیال دموکراسی به او روا شد، دست کم توانست چنگال لودندورف و هوفمان را قیچی کند. بدون این عملیات، جمهوری شوروی به احتمال قوی جان سالم به در نمی برد.

اما حتی پس از نابودی نظامی گری آلمان، در ارزیابی عمومی اوضاع جهانی تغییری داده نشد. در اواخر ماه ژوئیه ی ۱۹۱۸، لنین در یکی از جلسات کمیته ی اجرائی مرکزی چنین گفت: "تلاش های ما ناگزیر به انقلاب جهانی منجر خواهند شد. ماهیت اوضاع فعلی طوری است که به محض آن که از جنگ با دول محور خارج شدیم... امپریالیزم فوراً از طرف دیگر به ما حمله ور شد." در ماه اوت، هنگامی که جنگ داخلی با مشارکت چکسلواک ها در امتداد رودخانه ی ولگا گسترش می یافت، لنین در تجمعی در مسکو گفت: "انقلاب ما به عنوان یک انقلاب فراگیر آغاز شد... توده های پرولتر پیروزی جمهوری شوروی بر چکسلواک ها و امکان ایستادگی تا شعله ور شدن انقلاب سوسیالیستی جهانی را تضمین خواهند کرد." ایستادگی تا شعله ور شدن انقلاب در غرب- فرمول حزب کماکان چنین بود.

در همان روزها لنین به کارگران آمریکان نوشت: "تا شتافتن سایر ارتش های انقلاب سوسیالیستی جهانی به کمکمان، ما در دژ محاصره شده ای قرار داریم." در ماه نوامبر، لنین با صراحت بیشتری افکار خود را بیان کرد:

"واقعیات تاریخ جهان نشان داده اند که تبدیل انقلاب ما در روسیه به انقلاب سوسیالیستی نه یک ماجراجویی بلکه یک ضرورت بوده است، چون چاره ی دیگری در میان نبود. امپریالیزم فرانسه و انگلستان و آمریکا به ناچار استقلال و آزادی روسیه را خفه خواهند کرد مگر آن که انقلاب سوسیالیستی جهانی، مگر آن که بلشویزم جهانی، به پیروزی برسد." برای تکرار کلمات استالین باید گفت که لنین مسلماً "قدرت درونی انقلاب ما" را حس نمی کرد.

نخستین سالگرد انقلاب سپری شده است. حزب مجال یافته است که به دور و بر خود نظر بیفکند. و با این حال، لنین در گزارش خود به کنگره ی هشتم حزب ما در مارس ۱۹۱۹ بار دیگر اعلام می کند که: "ما نه در یک دولت که در نظامی از دولت ها زندگی می کنیم، و حیات جمهوری شوروی در کنار دولت های امپریالیستی برای یک دوره ی طولانی، قابل تصور نیست. سرانجام یا این و یا آن غلبه خواهد کرد." در سومین سالگرد انقلاب، که با تارومار نیروهای سفید مصادف شد، لنین به این ترتیب به یادآوری و جمع بندی پرداخت: "اگر در آن شب (شب انقلاب اکتبر) شخصی به ما گفته بود که سه سال بعد... پیروزی ما چنین خواهد بود، هیچ کس، حتی خوشبین ترین فرد هم باورش نمی شد. ما در آن زمان می دانستیم که پیروزی ما فقط در صورتی پیروزی خواهد بود که آرمان ما تمامی جهان را فتح کرده باشد، چون ما کار خود را تماماً با پشت گرمی صرف به انقلاب جهانی آغاز کردیم." گواهی از این محکم تر نمی توان مطالبه کرد. در آستانه ی انقلاب اکتبر "خوشبین ترین فرد" هم نه فقط رؤیای ایجاد سوسیالیزم ملی را در سر نمی پروراند، بلکه امکان دفاع از انقلاب بدون کمک مستقیم از خارج را هم باور نمی کرد! "ما

کار خود را تماماً با پشت گرمی صرف به انقلاب جهانی آغاز کردیم." در آن جنگ سه ساله، برای تضمین پیروزی بر لشگرهای دشمن، نه حزب و نه ارتش سرخ به افسانه‌ی سوسیالیزم در یک کشور نیاز نداشتند.

اوضاع جهانی بیش از آن چه انتظار می‌رفت، شکل مساعدی به خود گرفت. توده‌ها برای فداکاری در راه اهداف جدید توانایی خارق‌العاده‌ای از خود نشان دادند. در نخستین و دشوارترین دوره‌ی انقلاب، رهبران از تناقضات امپریالیزم ماهرانه استفاده کردند. در نتیجه انقلاب از حد انتظارات "خوشبین‌ترین فرد" هم ثبات بیشتری نشان داد. اما حتی در این حال، حزب موضع انترناسیونالیستی پیشین خود را تماماً حفظ کرد.

لنین در ژانویه‌ی ۱۹۱۸ توضیح داد که: "اگر جنگی در میان نمی‌بود، ما اتحاد سرمایه‌دارهای تمامی جهان، و همبستگی آنان را بر اساس مبارزه بر علیه ما، به چشم خود می‌دیدیم." او در هفتمین کنگره‌ی حزب سؤال کرد که: "چطور شد که در طی هفته‌ها و ماه‌ها... پس از اکتبر، ما فرصت یافتیم که به آسانی به پیروزی‌های پی‌در پی برسیم؟ فقط به این دلیل که یک وضعیت خاص بین‌المللی ما را موقتاً از گزند امپریالیزم در امان نگاه داشت." در ماه آوریل، لنین در یکی از جلسات کمیته‌ی اجرایی مرکزی چنین گفت: "ما فقط به این دلیل توانستیم مجال تنفس بیابیم که جنگ امپریالیستی کماکان در غرب ادامه یافت، و در شرق دور نیز آتش رقابت امپریالیستی روز به روز شعله‌های بزرگ‌تری می‌کشد؛ این امر به تنهایی توضیح می‌دهد که چرا جمهوری شوروی هنوز زنده است."

این ترکیب استثنائی شرایط نمی‌توانست تا ابد دوام بیاورد. لنین در سال ۱۹۲۰ گفت: "اینک ما از جنگ به صلح رسیده‌ایم، اما فراموش نکرده‌ایم

که جنگ بار دیگر درخواهد گرفت. مادام که سرمایه داری و سوسیالیزم در جوار هم باقی باشند، ما نمی توانیم در صلح زندگی کنیم. یا این یا آن سرانجام بر دیگری غلبه خواهد کرد. یا مرثیه ی جمهوری شوروی باید خوانده شود و یا فاتحه ی سرمایه داری جهانی. دوره ی کنونی صرفاً فترت کوتاهی است در جنگ."

تبدیل "مجال تنفس" اولیه به دوره ی درازی از تعادل بی ثبات، نه تنها به علت کشمکش گروه بندی های سرمایه داری بلکه نیز در سایه ی جنبش انقلابی جهانی میسر شد. در نتیجه ی انقلاب نوامبر در آلمان، نیروهای نظامی آلمان ناچار شدند که از اوکراین و دول بالکان و فنلاند بیرون بروند. رسوخ روحیه ی طغیان به درون ارتش های دول متفق، حکومت های فرانسه و انگلستان و آمریکا را وادار کرد که نیروهای نظامی خود را از سواحل جنوبی و شمالی روسیه بیرون بکشند. انقلاب پرولتری در غرب پیروزمند از آب درنیامد، اما در سیر خود به سوی پیروزی دولت شوروی را تا چند سال صیانت کرد.

در ژوئیه ی سال ۱۹۲۱، نئین وضعیت موجود را چنین خلاصه کرد: "ما به تعادل خاصی دست یافته ایم که گرچه شدیداً شکننده و شدیداً بی ثبات است، با این حال تعادلی است که در سایه اش جمهوری سوسیالیستی می تواند در محیط سرمایه داری به هستی خود ادامه دهد. البته نه برای مدتی دراز." بدین ترتیب با تبدیل هفته ها به ماه ها، و ماه ها به سال ها، حزب رفته رفته این اندیشه را در خود جذب کرد که دولت کارگری می تواند تا مدتی - "البته نه برای مدتی دراز" - با مسالمت به هستی خود در محیط سرمایه داری ادامه دهد.

از نکات فوق یک نتیجه ی نه چندان کم اهمیت به نحوی بی چون و چرا استنتاج می شود: اگر بر طبق اعتقاد عمومی بلشویک ها دولت شوروی بدون پیروزی طبقه ی کارگر در غرب نمی توانست تا مدتی دراز ایستادگی کند، پس برنامه ی ساختن سوسیالیزم در یک کشور واحد به موجب تنها همین امر عملاً منتفی است؛ و باید گفت که این موضوع در همان بررسی های اولیه مردود شناخته شده است.

منتها خطای بزرگی است اگر تصور کنیم - چنان که مکتب میراث خواران ناخلف در سال های اخیر چنین کوششی کرده است - که از نظر حزب تنها مانع موجود در راه ساختن جامعه ی سوسیالیستی ملی ارتش های سرمایه داری بودند. در واقعیت امر، خطر مداخله ی مسلحانه عملاً در صدر مسائل دیده می شد، اما خطر جنگ صرفاً حادثترین پیامد برتری فنی و صنعتی کشورهای سرمایه داری به شمار می رفت. در نهایت امر، تمامی مسأله در تک افتادگی و عقب ماندگی جمهوری شوروی خلاصه می شد.

سوسیالیزم عبارت است از سازمان دهی تولید با برنامه و هماهنگ اجتماعی برای ارضای نیازهای بشری. حاکمیت جمعی ابزار تولید به تنهایی به معنای سوسیالیزم نیست، بلکه فقط مقدمه ی قانون سوسیالیزم است. مسأله ی جامعه ی سوسیالیستی از مسأله ی نیروهای مولد، که در مرحله ی کنونی تکامل بشر اساساً جنبه ی جهاتی دارند، قابل انفکاک نیست. کشور مجزا، که اینک برای سرمایه داری هم تنگ شده است، به طریق اولی نمی تواند به فراخوانی برای جامعه ی کامل سوسیالیستی تبدیل بشود. به علاوه، عقب ماندگی کشور انقلابی خطر بازگشتش را به سرمایه داری افزایش می دهد. بلشویک ها به هنگام مردود شناختن چشم انداز رشد

سوسیالیستی در یک کشور تک افتاده، مسأله ی مداخله ی نظامی را به طور مجزا در نظر نداشتند بلکه مجموعه ی مسائلی را می دیدند که در اساس بین المللی اقتصاد سوسیالیزم نهفته است.

در هفتمین کنگره ی حزب، لنین چنین سخن گفت: "اگر روسیه اینک از صلح تیلسیت به سوی رونق ملی حرکت کند- و شکی نیست که این حرکت را آغاز کرده است... در این صورت نتیجه ی این رونق بازگشت به دولت بورژوائی نخواهد بود، بلکه نتیجه اش انتقال به انقلاب سوسیالیستی جهانی خواهد بود." چنین بود ماهیت شق های ممکن: یا انقلاب جهانی و یا رجعت به سرمایه داری. برای سوسیالیزم ملی جایی موجود نبود. "این که تا رسیدن به سوسیالیزم چه تعدادی از مراحل انتقالی وجود خواهد داشت، این را نمی دانیم و نمی توانیم هم بدانیم. این بسته به آن است که انقلاب سوسیالیستی اروپا در دامنه ی وسیع چه وقت شروع شود."

در آوریل همان سال، لنین ضمن فراخواندن کادرهای حزب به تجدید تشکل خود برای فعالیت های عملی، چنین نوشت: "میزان کمک جدی ما به انقلاب سوسیالیستی در غرب، که به چند دلیل به تأخیر افتاده است، فقط به اندازه ی موفقیت ما در حل مسائل سازمانی ای است که در برابرمان قرار دارند." این نخستین برخورد- به ساخت و ساز اقتصادی، فوراً در طرح جهانی گنجانده می شود: مسأله عبارت است از "کمک به انقلاب سوسیالیستی در غرب"، و با ایجاد یک ملکوت خودکفای سوسیالیستی در شرق ارتباطی ندارد.

در خصوص گرسنگی قریب الوقوع، لنین به کارگران مسکو چنین گفت: "ما در همه ی تهییج گری های خود باید... توضیح دهیم مصیبتی که بر ما

نازل شده است یک مصیبت جهانی است، و راه گریزی از آن نداریم مگر از طریق انقلاب سوسیالیستی جهانی. "لنین می گوید: برای چیرگی بر قحطی باید انقلاب پرولتاریای جهان به راه افتد. میراث خواران ناخلف پاسخ می دهند: برای ایجاد جامعه ی سوسیالیستی انقلاب در یک کشور واحد کافی است. چنین است دامنه ی اختلاف! حق با کیست؟ فراموش نکنیم که با وجود موفقیت هائی که در زمینه ی صنعتی کردن جمهوری شوروی حاصل شده است، گرسنگی تا به امروز مغلوب نگردیده.

کنگره ی شورای اقتصاد خلق، در دسامبر ۱۹۱۸، برنامه ی ساخت و ساز سوسیالیستی را چنین به ضابطه درآورد: "دیکتاتوری پرولتاریای جهان از لحاظ تاریخی اجتناب ناپذیر شده است... این امر تعیین کننده ی ماهیت تکامل جامعه ی جهانی به طور عام و تکامل یکایک کشورها به طور خاص است. استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و شکل شورائی حکومت در سایر کشورها، امکان خواهد داد که روابط اقتصادی بسیار نزدیکی مابین کشورها برقرار شود، تقسیم بین المللی کار در امر تولید صورت بگیرد، و سرانجام ارگان های بین المللی اقتصادی برای اداره ی امور سازمان داده شوند." همین نکته که چنین قطع نامه ای از طرف سازمان های دولتی - که با مشکلات عملی بزرگی نظیر ذغال سنگ و هیزم و چغندر رو به رو بودند- مورد تصویب قرار می گرفت، بهتر از هر برهان دیگری ثابت می کند که چشم انداز انقلاب مداوم به چه نحو تفکیک ناپذیری بر آگاهی حزب در آن ایام حاکم بود.

در *القبای کمونیسم*، کتاب رسمی حزب به قلم بوخارین و پرنوبراژنسکی، که به چاپ های متعددی هم رسید، چنین می خوانیم: "انقلاب کمونیستی فقط به عنوان یک انقلاب جهانی می تواند پیروزمند باشد... در حالتی که کارگران

فقط در یک کشور واحد به پیروزی رسیده باشند، ساخت و ساز اقتصادی بسیار دشوار می شود... برای پیروزی کمونیزم پیروزی انقلاب جهانی ضروری است."

در راستای همین افکار، بوخارین در جزوه ی مردم پسندی که چندین بار به وسیله ی حزب تجدید چاپ شد و به زبان های خارجی نیز ترجمه گردید، چنین نوشت: "مسأله ی انقلاب جهانی با حدتی بی سابقه در برابر طبقه ی کارگر روسیه مطرح شده است... انقلاب مداوم در روسیه رشد می کند و به انقلاب کارگران اروپا منتهی می شود."

در کتاب مشهور استاپانوف- اسکورتزوف، موسوم به برقی کردن کشور، که زیر نظر لنین و با مقدمه ی او انتشار یافت، در فصلی که لنین مطالعه ی دقیقش را از صمیم قلب به خوانندگان توصیه کرده است، آمده است که: "طبقه ی کارگر روسیه هرگز به فکر ایجاد یک دولت سوسیالیستی منزوی نیفتاده است. دولت خودکفای سوسیالیستی یک آرمان خرده بورژوائی است. پرداختن به چنین امری فقط در صورت سلطه ی اقتصادی و سیاسی خرده بورژوائی قابل تصور است؛ خرده بورژوازی مجزا از جهان خارج می کوشد تا به وسیله ای برای تحکیم شکل های اقتصادی خود دست بیابد، حال آن که این شکل ها بر اثر فنون و اقتصاد نوین به شکل های بسیار بی ثباتی تبدیل شده اند." این سطور ستایش برانگیز، که بی شک به دست لنین حک و اصلاح هم شده بودند، بر تازه ترین تکامل میراث خواران ناخلف پرتو روشنی می افکنند!

در دومین کنگره ی بین الملل کمونیست، لنین در تزه های خود پیرامون مسائل ملیت ها و مستعمره ها وظیفه ی عام سوسیالیزم را، که بالاتر از

مراحل ملی مبارزه قرار دارد، چنین تعریف می کند: "ایجاد یک اقتصاد واحد جهانی که باید بر طبق یک طرح کلی به وسیله ی پرولتاریای همه ی ملت ها تنظیم بشود. به طور کلی گرایش به سمت چنین اقتصادی هم اکنون به وضوح در نظام سرمایه داری هم دیده می شود؛ و شکی نیست که در نظام سوسیالیستی تکامل بیشتری خواهد دید و تماماً تحقق خواهد یافت." در مقایسه با چنین گرایش مترقی و شایسته ای، فکر ایجاد جامعه ی سوسیالیستی در یک کشور مجزا، ارتجاع محض است.

شرایط ظهور دیکتاتوری پرولتاریا با شرایط ایجاد جامعه ی سوسیالیستی یک سان نیستند، ماهیت مشابهی ندارند، و از برخی جهات حتی با یک دیگر متناقضند. این که طبقه ی کارگر روسیه نخستین طبقه ی کارگری بوده که به قدرت رسیده است به هیچ عنوان بدین معنا نیست که پیش از همه به سوسیالیزم خواهد رسید. آن ناموزونی پرتناقض در رشد که به انقلاب اکتبر منجر شد با پیروزی آن انقلاب ناپدید نگردید، بلکه در بطن مبانی نخستین دولت کارگری جا گرفت.

لنین در مارس ۱۹۱۸ چنین نوشت: "هر چقدر کشوری که بر اثر چم و خم های تاریخ وادار به انقلاب سوسیالیستی شده است، عقب مانده تر باشد، به همان نسبت انتقال از روابط کهنه ی سرمایه داری به روابط سوسیالیستی برایش دشوارتر خواهد بود." این اندیشه همه ساله جای خود را در نطق ها و مقاله های لنین باز می کرد. او در ماه مه همان سال گفت: "برای ما شروع انقلاب آسان و مداومی اش دشوار است. در غرب شروع انقلاب دشوار است، اما مداومی اش آسان تر خواهد بود." در ماه دسامبر لنین در برابر جمعی از دهقانان، که فراتر رفتن از مرزهای ملی را از همه ی قشرهای دیگر اجتماع

دشوارتر می یابند، همین اندیشه را بار دیگر بازگو کرد: "آن جا (در غرب) انتقال به اقتصاد سوسیالیستی... سریع تر خواهد بود و در مقایسه با ما آسان تر انجام خواهد گرفت... دهقان های زحمت کش روسیه در اتحاد با پرولتاریای سوسیالیست تمامی جهان... بر همه ی کاستی ها چیره خواهند شد." او در سال ۱۹۱۹ تکرار کرد که: "در مقایسه با کشورهای پیش رفته، شروع انقلاب کبیر پرولتری برای مردم روسیه آسان تر بود، اما مداومی این انقلاب و رساندنش به پیروزی قطعی، به مفهوم سازمان دهی کامل جامعه ی سوسیالیستی، برای آنان دشوارتر خواهد بود." در روز بیست و هفتم آوریل ۱۹۲۰، لنین بار دیگر اصرار کرد که: "برای روسیه... شروع انقلاب سوسیالیستی آسان بود، حال آن که مداومی این انقلاب و رساندنش به فرجام برای روسیه دشوارتر خواهد بود تا برای کشورهای اروپائی. در اوایل سال ۱۹۱۸ من ناگزیر این نکته را خاطرنشان کردم، و دو سال تجربه ای که از آن زمان تا به حال اندوخته ایم قضاوت مرا کاملاً تأیید کرده است."

اعصار مختلف تاریخ به شکل سطوح متفاوت فرهنگ زندگی می کنند. برای غلبه بر گذشته زمان لازم است- نه اعصار جدید، بلکه دهه ها. در یکی از جلسات کمیته ی اجرائی مرکزی در روز بیست و نهم آوریل ۱۹۱۸، لنین گفت: "نسل آینده، گرچه پخته تر خواهد بود، اما از عهده ی انتقال کامل به سوسیالیسم برنخواهد آمد." تقریباً دو سال بعد در کنگره ی کمون های کشاورزی، او از موعد دورتری نام برد: "ما اکنون نمی توانیم نظام سوسیالیستی را برقرار کنیم. امیدواریم که در زمان فرزندان، و یا شاید نوه هایمان، چنین نظامی در این جا برقرار شود." کارگران روسیه زودتر از

دیگران در این راه گام نهادند، اما آنان دیرتر به هدف خواهند رسید. این بدبینی نیست، بلکه واقع بینی تاریخی است.

نئین در ماه مه ۱۹۱۸ نوشت: "ما، پرولتاریای روسیه، از لحاظ ساخت سیاسی مان از هر آلمان یا هر انگلستانی جلوتر هستیم... و در عین حال، از حیث آمادگی مان برای برقراری مادی و تولیدی سوسیالیزم... از عقب افتاده ترین کشورهای اروپای غربی عقب تریم." او همین اندیشه را به شکل تضادی مابین دو دولت بیان می کند: "آلمان و روسیه در سال ۱۹۱۸ روشن تر از هر کشور دیگری مظهر تحقق مادی شرایط اقتصادی- تولیدی و اجتماعی- صنعتی برای سوسیالیزم از یک سو، و شرایط سیاسی برای سوسیالیزم از سوی دیگر بودند." عناصر جامعه ی آینده مابین کشورهای مختلف تقسیم شده اند. جمع آوری این عناصر و تابع ساختن دسته ای از آنان به دسته ای دیگر، وظیفه ی یک سلسله از انقلاب های ملی است که باید به انقلاب جهانی توسعه بیابند.

اعتقاد به ماهیت خودکفای اقتصاد شوروی در نظر نئین اندیشه ی مضحکی بیش نبود. او در دسامبر ۱۹۲۰ در هشتمین کنگره ی شوراهای چین گفت: "مادام که روسیه ی شوروی به شکل حومه ی تک افتاده ی جهان سرمایه داری باقی بماند، در طی این مدت اندیشیدن به استقلال کامل اقتصادی مان... توهم و خیال پردازی مسخره ای بیش نخواهد بود." در روز بیست و هفتم مارس ۱۹۲۲، در یازدهمین کنگره ی حزب، نئین هشدار داد که: "ما با آزمونی مواجه هستیم که بازار روسیه و بازار جهانی سرگرم تدارکش هستند. ما تابع این بازار هستیم، جزء لاینفکی از آن به شمار

می رویم، و از آن نمی توانیم بگریزیم. این آزمونی جدی است، چون در این جا ممکن است از نظر اقتصادی و سیاسی شکستمان دهند."

اینک بین الملل کمونیست این اندیشه را - که عبارت از وابستگی اقتصاد سوسیالیستی به اقتصاد جهانی باشد- "ضدانقلابی" می داند. حاشا از سوسیالیزم که به سرمایه داری وابسته باشد! میراث خواران ناخلف نبوغ به خرج داده و فراموش کرده اند که سرمایه داری، همانند سوسیالیزم، متکی بر تقسیم جهانی کار است، و تقسیم جهانی کار باید در نظام سوسیالیزم به حد اعلائی تکامل خود برسد. ساخت و ساز اقتصادی در یک کشور کارگری تک افتاده، هر چقدر هم که فی نفسه مهم باشد، ناقص و محدود و متناقض باقی خواهد ماند: چنین ساخت و سازی نمی تواند به قله های یک جامعه ی نوین هماهنگ دست بیابد.

تروتسکی در سال ۱۹۲۲ نوشت: "ظهور راستین اقتصاد سوسیالیستی در روسیه فقط پس از پیروزی طبقه ی کارگر در مهم ترین کشورهای اروپا، میسر خواهد شد." این کلمات اینک به نوعی کیفرخواست تبدیل شده اند؛ با این حال، در زمان خود بیان کننده ی اندیشه ی عمومی حزب بودند. لنین در سال ۱۹۱۹ گفت: "کار ساخت و ساز تماماً وابسته به آن است که انقلاب با چه سرعتی در مهم ترین کشورهای اروپا به پیروزی برسد. فقط پس از این پیروزی می توانیم به طور جدی به کار ساخت و ساز بپردازیم." این کلمات نشانه ی بی اعتمادی به انقلاب روسیه نیستند، بلکه ایمان لنین را به نزدیک بودن انقلاب جهانی نشان می دهند. اما اینک نیز، پس از موفقیت های عظیم اقتصادی در اتحاد شوروی، این گفته به قوت خود باقی است که "ظهور راستین اقتصاد سوسیالیستی" فقط بر یک اساس جهانی میسر است.

حزب بر مسأله ی اشتراکی کردن صنعت کشاورزی هم از همین دیدگاه می نگریست. طبقه ی کارگر نمی تواند در ایجاد جامعه ی نو موفق از آب درآید مگر آن که دهقان ها را از طریق سلسله ای از مراحل انتقالی به سوسیالیزم برساند. چون دهقان ها بخش بزرگ، و در پاره ای از کشورها بخش اعظم نفوس را تشکیل می دهند، و در کره ی زمین به طور کلی در اکثریت هستند. حل و فصل این مهم ترین مسأله در نهایت امر وابسته به تناسب های کمی و کیفی مابین صنعت و کشاورزی است. هر اندازه که شهر در بارور کردن اقتصاد و فرهنگ دهقان ها سخاوتمندتر باشد، دهقان ها با میل و موفقیت بیشتری راه اشتراک را انتخاب خواهند کرد.

اما آیا برای متحول ساختن روستا صنعت کافی در میان هست یا خیر؟ لنین این مسأله را هم از مرزهای ملی فراتر برد. او در نهمین کنگره ی شوراهای چین گفت: "اگر مسأله را در مقیاس جهانی در نظر بگیرید، چنین صنعت شکوفای عظیمی که قادر به تأمین همه ی فرآورده ها برای تمامی جهان باشد، در کره ی زمین موجود است... ما محاسبات خود را بر این اساس بنا کرده ایم." تناسب مابین صنعت و کشاورزی، که در روسیه به مراتب نامساعدتر از غرب است، تا به امروز اساس بحران های اقتصادی و سیاسی ای را تشکیل می دهد که در برخی از لحظات ثبات نظام شوروی را تهدید می کنند.

سیاست به اصطلاح "کمونیزم جنگی" - چنان که از مطالب فوق معلوم است- بر اندیشه ی ساختن جامعه ی سوسیالیستی در محدوده ی مرزهای ملی استوار نبود. فقط منشویک ها، به منظور مسخره کردن حکومت شوروی، چنین طرح هایی را به کمونیزم جنگی نسبت می دادند. در نظر بلشویک ها

سرنوشت بعدی رژیم اسپارتی، که به دست ویراتی و جنگ داخلی تحمیل شده بود، مستقیماً به رشد انقلاب در غرب بستگی داشت. در ژانویه ی ۱۹۱۹، در اوج کمونیزم جنگی، لنین گفت: "ما از مبانی سیاست کمونیستی خود در امر تولید دفاع خواهیم کرد و این مبانی را بدون آن که اجازه دهیم خدشه ای به آنان وارد شود، تا زمان پیروزی کامل و جهانی کمونیزم حفظ خواهیم نمود." لنین همراه با تمامی حزب در اشتباه بود. بعداً لازم شد که سیاست تولید تغییر بیابد. درحال حاضر به جرئت می توان گفت که حتی اگر انقلاب سوسیالیستی در اروپا در طی دو سه سال اول پس از اکتبر رخ داده بود، باز هم عقب نشینی در راستای "سیاست نوین اقتصادی" اجتناب ناپذیر می شد. اما در ارزیابی نخستین مرحله ی دیکتاتوری، به ویژه روشن می شود که روش های کمونیزم جنگی و توهماتش تا چه میزان به چشم انداز انقلاب مداوم وابسته بودند.

بحران عمیق داخلی در پایان جنگ سه ساله ی داخلی، خطر ایجاد گسیختگی مابین طبقه ی کارگر و دهقان ها، و مابین حزب و طبقه ی کارگر را دربر داشت. تجدیدنظر ریشه ای در روش های حکومت شوروی ضرورت یافت. لنین در این خصوص توضیح داد که: "باید از لحاظ اقتصادی دهقان متوسط الحال را راضی کنیم و آزادی دادوستد را برقرار سازیم. و گرنه، نظر به تأخیر انقلاب جهانی، حفظ قدرت طبقه ی کارگر در روسیه ناممکن خواهد شد." اما آیا انتقال به "سیاست نوین اقتصادی" (نپ) پیوند موجود مابین مسائل داخلی و بین المللی را به طور اصولی در هم نشکست؟

لنین در تزه های خود برای سومین کنگره ی بین الملل کمونیست، مرحله ی جدیدی را که تازه آغاز شده بود، چنین ارزیابی کرد: "از دیدگاه انقلاب جهانی

طبقه ی کارگر به عنوان یک جریان واحد، اهمیت دوره ی کنونی برای روسیه عبارت است از آزمایش عملی و تجربی سیاست پرولتاریای صاحب قدرت در قبال توده ی خرده بورژوا. "تعریف او از چارچوب سیاست نوین اقتصادی، مسأله ی سوسیالیزم در یک کشور را یک سره منتفی می سازد.

در روزهایی که روش های جدید صنعت مورد بررسی و تهیه قرار می گرفتند، لنین برای استفاده ی خویش سطوری را بر کاغذ آورد که سخت آموزنده اند: "کافی است ده یا بیست سال با دهقان ها رابطه ی درست داشته باشیم تا پیروزی در سطح جهان تضمین شود (حتی با وجود تأخیر در انقلاب های پرولتری، که در حال رشدند)."

هدف معین شده است: وفق دادن خود به دوره ی طولانی جدیدی که ممکن است برای پخته شدن انقلاب در غرب لازم شود. به این مفهوم و فقط به این مفهوم بود که لنین ابراز اطمینان کرد که: "از بطن روسیه ی سیاست نوین اقتصادی، روسیه ی سوسیالیستی ظهور خواهد کرد."

اگر صرفاً بگوئیم که در این جا اندیشه ی انقلاب جهانی مورد تجدیدنظر قرار نگرفته بود، حق مطلب را چنان که باید و شاید ادا نکرده ایم؛ این اندیشه تا اندازه ای حتی بیان عمیق تر و مشخص تری یافته بود. در دهمین کنگره ی حزب، لنین در توضیح جایگاه تاریخی سیاست نوین اقتصادی چنین گفت: "در کشورهای پیش رفته ی سرمایه داری، طبقه ای از کارگران مزدگیر زراعی وجود دارد که در طی چندین دهه شکل گرفته است... هر جا که این طبقه تکامل کافی یافته باشد، انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم میسر است. ما در سلسله ی کاملی از نوشتجات و نطق هایمان، و در مطبوعاتمان، تأکید کرده ایم که در روسیه وضع از این قرار نیست. و گفته ایم که در روسیه

اقلیتی از کارگران در صنعت داریم و اکثریت عظیمی از زمین داران خرده پا. در چنین کشوری انقلاب سوسیالیستی فقط به دو شرط می تواند به موفقیت قاطع برسد: اولاً، به شرط آن که به موقع به وسیله ی انقلاب سوسیالیستی در یک یا چند کشور پیش رفته پیشتانی شود... شرط دیگر عبارت است از توافق مابین طبقه ی کارگر، که قدرت دولت را در دست دارد، و اکثریت نفوس دهقان ها... فقط توافق با دهقان ها می تواند انقلاب سوسیالیستی روسیه را تا زمان بروز انقلاب در کشورهای دیگر، نجات دهد." همه ی عناصر مسأله در این جا در یک قالب واحد ریخته شده اند. اتحاد با دهقان ها برای ادامه ی هستی حکومت شوروی ضروری است؛ اما این اتحاد جای انقلاب جهانی را پر نمی کند، و فقط انقلاب جهانی است که می تواند اساس اقتصادی لازم را برای جامعه ی سوسیالیستی فراهم آورد.

در همان کنگره ی دهم گزارش ویژه ای پیرامین جمهوری شوروی در محیط سرمایه داری ایراد شد که به علت تأخیر انقلاب در غرب تهیه شده بود. کامنف به عنوان سخن گوی کمیته ی اجرایی مرکزی در پشت تریبون قرار گرفت. او چنان که درباره ی نکته ی مسلمی که مورد قبول همه گان است سخن می گوید، چنین گفت: "ما هرگز در صدد ایجاد یک ساخت کمونیستی در یک کشور واحد و مجزا برنیامده ایم. اما در موقعیت فعلی لازم است که مبانی ساخت کمونیستی، مبانی دولت سوسیالیستی، و جمهوری شوروی کارگری را، که از چهار طرف به وسیله ی روابط سرمایه داری احاطه شده است، حفظ کنیم. آیا می توانیم از عهده ی این وظیفه برآئیم؟ به نظر من این سؤال جنبه ی مدرسی دارد. در چنین موقعیتی، به این سؤال هیچ پاسخی نباید داد. سؤال باید به این شکل مطرح شود: تحت روابط فعلی چگونه می توانیم حکومت شوروی

را حفظ کنیم و آن قدر نگاهش بداریم تا پرولتاریای این یا آن کشور به کمکمان بشتابد؟" اگر اندیشه‌ی این سخن گو، که بدون شک پیرامون رئوس مطالبش بارها با لنین مشورت کرده بود، با سنت بلشویزم در تناقض قرار داشت، چرا کنگره زبان به اعتراض نگشود؟ چه شد که حتی یک نماینده هم خاطرنشان نکرد که کامنف در خصوص اساسی‌ترین مسأله‌ی انقلاب نظریاتی را ابراز کرده است که با نظریات بلشویزم "هیچ وجه اشتراکی" ندارند؟ چگونه احدی در تمامی حزب متوجه این ارتداد نشد؟

استالین می‌گوید: "بر طبق نظریات لنین، انقلاب نیروی خود را ابتدا در میان کارگران و دهقانان روسیه می‌یابد. اما تروتسکی معتقد است که نیروهای لازم را فقط در صحنه‌ی انقلاب جهانی پرولتاریا می‌توان یافت." لنین پاسخ خود را به این تقابل سرهم بندی شده، چنان که به بسیاری از تقابلات ساختگی دیگر، از پیش داده بود. او در روز چهاردهم ماه مه ۱۹۱۸ در یکی از جلسات کمیته‌ی اجرائی مرکزی چنین گفت: "ما ضعف طبقه‌ی کارگر روسیه را در مقایسه با واحدهای دیگر پرولتاریای جهان لحظه‌ای فراموش نکرده ایم و نخواهیم کرد... اما باید در سنگر خود باقی بمانیم تا متحد ما، یعنی پرولتاریای جهان، از راه برسد." در سومین سالگرد انقلاب اکتبر، لنین بار دیگر این نکته را تأیید کرد: "ما همواره روی انقلاب جهانی حساب می‌کردیم و این کار بی‌چون و چرا درست بود... ما پیوسته بر این نکته تأکید می‌کردیم که در یک کشور واحد محال است بتوان انقلاب سوسیالیستی را به سرانجام رساند." در فوریه‌ی ۱۹۲۱، لنین در کنگره‌ی کارگران صنایع سوزنی اعلام کرد که: "ما همواره و مکرراً به کارگران خاطرنشان کرده ایم که وظیفه‌ی اصلی ما و شرط پیروزی مان همانا عبارت

است از اشاعه ی انقلاب به حداقل چند کشور پیش رفته تر. " حاشا! این میل سرسختانه ی لنین به یافتن نیرو در صحنه ی جهان که حیثیت او را بر باد داد! افسوس که زنگی نگردد به شستن سفید!

درست به همان شکل که تروتسکی در مقابل لنین قرار داده شده است، لنین را هم در مقابل مارکس نشانده اند- آن هم بر همان اساس اگر مارکس معتقد بود که انقلاب پرولتری در فرانسه آغاز و در انگلستان تکمیل خواهد شد، بنا به ادعای استالین توضیحش این است که مارکس از قانون رشد ناموزون خبر نداشت. در حقیقت امر تمایزی که مارکس در پیش بینی خود مابین کشور آغازگر انقلاب و کشور تحقق بخش سوسیالیزم می نهاد، تماماً بر قانون رشد ناموزون استوار بود. در هر حال، خود لنین، که ایجاز کلام را در خصوص مسائل بزرگ جایز نمی دانست، هرگز و در هیچ جا به اختلاف خود با مارکس و انگلس پیرامون ماهیت بین المللی انقلاب، اشاره ای نکرده است. درست برعکس! در سومین کنگره ی شوراهای لنین گفت: که اگر "اوضاع مطابق با انتظار مارکس و انگلس از آب در نیامده است." این عدم تطابق فقط در مورد توالی تاریخی کشور رخ داده است. جریان حوادث "نقش پُر افتخار پیشتاز انقلاب سوسیالیستی بین الملل را" برعهده ی طبقه ی کارگر روسیه نهاده است، "و اینک به روشنی می بینیم که تکامل بعدی انقلاب چگونه جریان خواهد یافت؛ روس ها آغازش کردند- آلمان ها، فرانسوی ها، و انگلیسی ها به فرجامش خواهند رساند، و سوسیالیزم پیروز خواهد شد."

حال استالین برای حفظ آبروی دولت اخطار دیگری به ما می دهد. بنا به گفته ی استالین: مردود شناختن نظریه ی سوسیالیزم ملی، "تاج افتخار را از سر کشور ما می رباید." این لفاظی به تنهائی، که برای گوش های

مارکسیست قابل تحمل نیست، عمق گسستگی از سنت های بلشویزم را لو می دهد. لنین نه از گم شدن "تاج افتخار" بلکه از تنگ نظری ملی بیم ناک بود. او در آوریل ۱۹۱۸ در یکی از جلسات شورای مسکو به ما آموخت که: "ما فقط یکی از واحدهای انقلابی طبقه ی کارگر هستیم، و این که اکنون در صف مقدم مبارزه قرار گرفته ایم دلیلش این نیست که از دیگران بهتریم، بلکه دقیقاً دلیلش این است که ما یکی از عقب مانده ترین کشورهای جهان بودیم... ما فقط همراه با همه ی کارگرهای سایر کشورها، یعنی کارگران تمامی جهان، می توانیم به پیروزی کامل برسیم."

توصیه ی ارزیابی عاقلانه از خود پیوسته در نطق های لنین تکرار می شد. او در روز چهارم ژوئن ۱۹۱۸ چنین گفت: "انقلاب روسیه... از محاسن ویژه ی پرولتاریای روسیه سرچشمه نگرفت، بلکه از خط سیر... رویدادهای تاریخی ناشی شد، و این پرولتاریا به اراده ی تاریخ موقتاً در صف مقدم مبارزه جا گرفت و موقتاً پیشتاز انقلاب جهانی شد." در روز بیست و سوم ژوئیه ۱۹۱۸، لنین در یکی از کنفرانس های کمیته های کارخانه ها گفت: "نقش اولی که طبقه ی کارگر روسیه در جنبش جهانی کارگران ایفاء کرد، دلیلش رشد صنعتی کشور نبود. درست برعکس، دلیلش عقب ماندگی روسیه بود... طبقه ی کارگر روسیه کاملاً آگاه است که شرط لازم و مقدمه ی بنیادی پیروزی اش هماتاً وحدت عمل کارگران تمامی جهان، و یا کارگران چندین کشور پیش رفته ی سرمایه داری است." علت انقلاب اکتبر فقط و فقط عقب ماندگی روسیه نبود، و لنین هم این نکته را به خوبی می دانست. اما او ترکه ی خمیده را آگاهانه بیش از حد به سوی دیگر خم کرد تا بعداً بتواند راستش کند.

در بیست و ششم ماه مه ۱۹۱۸، در کنگره ی شوراهای خلق - ارگانی که مخصوصاً برای ساختن سوسیالیزم ایجاد شده بود- لنین چنین گفت: "ما چشم خود را بر این واقعیت نمی بندیم که به تهنائی، و فقط با نیروهای خود، نمی توانیم انقلاب سوسیالیستی را در یک کشور واحد به فرجام برسانیم، حتی اگر کشور به اندازه ی روسیه کنونی عقب مانده نبود." و در این جا، چون صدای آتی تنگ نظری بوروکراتیک را پیش بینی می کرد، توضیح داد که: "این مشکل نمی تواند سبب ذره ای بدبینی شود، چون وظیفه ای که ما برعهده گرفته ایم، وظیفه ی جهانی و تاریخی دشواری است."

در روز هشتم نوامبر، در ششمین کنگره ی شوراهای، لنین گفت: "پیروزی کامل انقلاب سوسیالیستی در یک کشور واحد قابل تصور نیست، بلکه این پیروزی مستلزم هم کاری فعالانه ی دست کم چندین کشور پیش رفته است که روسیه را نمی توان در شمارشان به حساب آورد..." لنین نه تنها حق روسیه را در ساختن سوسیالیزم خود انگار می کند، بلکه در امر ساخت و ساز سوسیالیزم به وسیله ی کشورهای دیگر، علناً به روسیه مقامی فرعی می دهد. چه "تاج ربائی" جنایت کارانه ای در حق کشورمان صورت گرفته است!

در مارس ۱۹۱۹ در یکی از کنگره های حزب، لنین به لافزن ها لگام زد: "ما در به عمل آوردن نخستین اقدامات در جهت نابودی سرمایه داری در کشوری که در آن رابطه ی خاصی مابین طبقه ی کارگر و دهقان ها موجود است، تجربه ی عملی کسب کرده ایم. همین و بس. اگر مثل خروس باد در غیغ بیندازیم و تفاخر به خرج دهیم، تمامی جهان به ریشمان خواهد خندید. آن گاه مشتی لافزن بیش نخواهیم بود." آیا کسی از این حرف ها رنجیده

خاطر خواهد گشت؟ در روز نوزدهم ماه مه ۱۹۲۱، لنین به بانگ بلند چنین گفت: "آیا در هیچ زمانی کسی از بلشویک ها منکر آن بود که انقلاب فقط در صورتی می تواند به پیروزی نهایی برسد که همه ی کشورهای پیش رفته، یا دست کم چندین کشور پیش رفته را دربر گرفته باشد!" در نوامبر ۱۹۲۰، او بار دیگر به شنوندگان خود یادآور شد که بلشویک ها نه قول داده و نه خواب آن را دیده بودند که "فقط با نیروهای روسیه تمامی جهان را بازسازی کنند... ما هرگز دچار چنین جنونی نشدیم، بلکه همواره می گفتیم که انقلاب ما هنگامی به پیروزی می رسد که کارگران همه ی کشورها از آن حمایت کنند."

او در اوایل سال ۱۹۲۲ می نویسد: "ما حتی مبانی اقتصاد سوسیالیستی را به طور کامل پی ریزی نکرده ایم. نیروهای خصمانه ی سرمایه داری در حال مرگ هنوز می توانند مبانی موجود را از چنگمان درآورند. ما باید کاملاً از این نکته آگاه باشیم، و علناً تصدیقش کنیم. چون هیچ چیز خطرناک تر از اوهام و اغماض نیست، مخصوصاً در مقام های بالا. و در پذیرفتن این حقیقت تلخ، ابدأ هیچ چیز وحشت ناک، و هیچ دلیلی برای کمترین دل سردی وجود ندارد؛ زیرا ما این حقیقت الفبانی مارکسیزم را پیوسته آموخته و تکرار کرده ایم که برای پیروزی سوسیالیزم تشریک مساعی کارگران چندین کشور پیش رفته ضروری است."

اندکی بیش از دو سال بعد، استالین درخواست می کند که نظر مارکسیزم در خصوص این مسأله ی اساسی مردود شناخته شود. و بر چه پایه ای؟ بر این پایه که مارکس از ناموزونی تکامل بی خبر بود. یعنی از ابتدائی ترین قانون دیالکتیک طبیعت، و نیز دیالکتیک جامعه، بی خبر بود. اما درباره ی لنین چه

بگوئیم؟ او که بنا به گفته ی شخص استالین این قانون ناموزونی را بر اثر ظهور امپریالیزم برای نخستین بار "کشف" کرده بود و با این حال سرسختانه حاضر نبود از "حقیقت الفبائی مارکسیزم" دست بردارد. بیهوده نکوشیم که جواب این معما را نخواهیم یافت.

برطبق اتهام نامه و حکم بین الملل کمونیست: "تروتسکیزم از این فرض سرچشمه گرفته است که انقلاب ما به تنهایی و فی نفسه (!) در اساس سوسیالیستی نیست، و انقلاب اکتبر فقط علامت، محرک، و نقطه حرکتی بوده است برای انقلاب سوسیالیستی در غرب." انحطاط ملی گرایانه در این جا در پس الفاظ مدرسی پنهان شده اند. انقلاب اکتبر "به تنهایی و فی نفسه" وجود ندارد. بدون تمامی تاریخ پیشین اروپا این انقلاب ممکن نمی شد، و بدون ادامه یافتنش در اروپا و تمامی جهان، راه به جایی نخواهد برد. "انقلاب روسیه فقط حلقه ای است در زنجیر انقلاب جهانی" (لنین). قدرت این انقلاب درست در همان جایی نهفته است که میراث خواران ناخلف در آن جا "بی تاج شدنش" را می بینند. دقیقاً به این دلیل، و فقط به این دلیل که این انقلاب نه یک کل قائم به ذات بلکه "علامت" است و "محرک" و "نقطه ی حرکت" و "حلقه" - دقیقاً به این دلیل است که این انقلاب ماهیت سوسیالیستی می یابد.

در سومین کنگره ی شوراها در ژانویه ی ۱۹۱۸، لنین گفت: "بدیهی است که پیروزی نهائی سوسیالیزم در یک کشور واحد ممکن نیست، اما چیز دیگری ممکن است: یک سرمشق زنده، پرداختن به کار در گوشه ای از یک کشور - این است عاملی که روح توده های زحمت کش را در همه ی کشورها مشتعل خواهد ساخت." در ماه ژونیه در یکی از جلسات کمیته ی اجرایی

مرکزی: "اینک وظیفه ی ما این است که ... این مشعل سوسیالیزم را... محکم در دست خود نگاه بداریم... تا بتواند در حریق فزاینده ی انقلاب سوسیالیستی جرقه های هر چه بیشتری به پراکند." یک ماه بعد در یکی از تجمعات کارگری: "انقلاب (اروپا) روبه رشد است... و ما باید قدرت شوروی را تا زمان بروز این انقلاب در دست خود نگاه بداریم. خطاهای ما باید درسی باشد برای پرولتاریای غرب." چند روز بعد در یکی از کنگره های کارگران آموزشی: "انقلاب روسیه فقط یک نمونه است، فقط نخستین گام است در سلسله ای از انقلاب ها." در ماه مارس ۱۹۱۹، در یکی از کنگره های حزب: "انقلاب روسیه در اساس تمرینی بود... برای انقلاب پرولتاریای جهانی." نه یک انقلاب "تها و فی نفسه" بلکه یک مشعل، یک درس، فقط یک سرمشق، فقط نخستین گام، فقط یک حلقه! نه یک نمایش مستقل، بلکه فقط یک تمرین! چه "تاج ربانی" لجوجانه و بی رحمانه ای!

اما لنین به همین مقدار اکتفاء نکرد. او در روز هشتم نوامبر ۱۹۱۸ چنین گفت: "اگر اتفاقی رخ دهد و ما ناگهان به کنار رفته شویم... آن گاه حق داریم بگوئیم که ما فرصتی را که سرنوشت در اختیارمان نهاده بود تماماً برای انقلاب جهانی سوسیالیستی به کار بستیم." این گفته، چه از حیث طرز فکر و چه از لحاظ روان شناسی سیاسی، از خودپسندی تنگ نظرانه ی میراث خواران ناخلف، که خویشان را مرکز جاودان کره ی ارض می پندارند، چه فاصله ی عظیمی دارد.

یک دروغ در خصوص مسأله ی بنیادی، اگر منافع سیاسی وادارت کند که در آن دروغ چنگ بیندازی، نتیجتاً منجر به خطاهای بی شمار می شود و به تدریج تمام افکارت را دگرگون می کند. در سال ۱۹۲۶، در مجمع عمومی

کمیته ی اجرایی بین الملل کمونیست، استالین چنین سخن گفت: "حزب ما حق ندارد که طبقه ی کارگر را فریب بدهد، حزب ما باید صریحاً بگوید که بی اطمینانی به امکان ساختن سوسیالیسم در کشور خویش منجر به طرد قدرت خواهد شد، و حزب ما را از موضع حزب حاکم به موضع یک حزب مخالف انتقال خواهد داد." بین الملل کمونیست در قطع نامه ی خود به این نظر جنبه ی قانونی داده است: "انکار این امکان (امکان ایجاد جامعه ی سوسیالیستی در یک کشور واحد) از جانب اپوزیسیون، چیزی نیست مگر انکار وجود مقدمات لازم برای انقلاب سوسیالیستی در روسیه." این "مقدمات" عبارت از شرایط عمومی اقتصاد جهانی نیست، تناقضات درونی امپریالیسم هم نیست، تناسب طبقات در روسیه هم نیست، بلکه عبارت است از ضمانتی که برای امکان ایجاد سوسیالیسم در یک کشور واحد، از پیش داده شده است!

به این استدلال غایت شناسانه، که در پائیز ۱۹۲۶ به وسیله ی میراث خواران ناخلف ارانه داده شد، می توانیم با همان عباراتی پاسخ دهیم که در بهار ۱۹۰۵ تحویل منشویک ها دادیم: "به محض آن که تکامل عینی مبارزه ی طبقاتی، در نقطه ی معینی از انقلاب پرولتاریا را با این دو شق ممکن رو به رو بسازد: یا حقوق و وظایف قدرت دولت را در اختیار بگیرد و یا موضع طبقاتی ات را تسلیم کن- سوسیال دموکراسی امر تسخیر قدرت دولت را در دستور روز قرار خواهد داد. سوسیال دموکراسی در این راه جریان های تکاملی عمیق تر، یعنی جریان های رشد و تمرکز تولید را به هیچ عنوان نادیده نمی گیرد. بلکه می گوید: هنگامی که منطق مبارزه ی طبقاتی؛ که در نهایت امر بر جریان تکامل اقتصادی استوار است، پرولتاریا را، پیش از آن

که بورژوازی رسالت اقتصادی خود را به جا آورده باشد، به سوی دیکتاتوری سوق دهد... معنایش این است که تاریخ وظیفه‌ی بسیار دشواری را برعهده‌ی پرولتاریا نهاده است. چه بسا پرولتاریا نمی‌تواند در جریان مبارزه خسته شود و زیر وزن این مبارزه از پا درآید. چه بسا. اما پرولتاریا نمی‌تواند از ترس فرسودگی طبقاتی از پذیرفتن این وظایف سربتابد و کشور را در غرقاب توحش غوطه‌ور سازد." در حال حاضر هیچ نکته‌ی دیگری نداریم که به این گفته بیفزائیم.

لنین در ماه مه ۱۹۱۸ چنین نوشت: "خطای جبران ناپذیری است اگر اعلام کنیم که از عدم مطابقت مابین نیروهای اقتصادی مان از یک سو و نیروهای سیاسی مان از سوی دیگر، چنین نتیجه‌گیری می‌شود که، نباید قدرت را تصرف می‌کردیم... فقط برج عاج نشینان بدین نحو استدلال می‌کنند، چون آنان فراموش می‌کنند که نه در تکامل طبیعت و نه در تکامل جامعه این مطابقت هرگز وجود نخواهد داشت و نمی‌تواند هم وجود داشته باشد، و فراموش می‌کنند که فقط از طریق سلسله‌ای از تلاش‌ها - که هر یک به تنهایی یک طرفه و دچار نوعی عدم مطابقت خواهند بود- می‌توان سوسیالیسم کامل را از هم‌کاری انقلابی کارگران همه‌ی کشورها به وجود آورد." بر دشواری‌های انقلاب جهانی نه با مدارای منفعلانه می‌توان فائق آمد، نه از طریق رد قدرت و نه از راه انتظار و صبر ملی برای قیام جهانی، بلکه فقط با عمل زنده، با غلبه بر تناقضات، به وسیله‌ی دینامیزم مبارزه و وسیع‌تر ساختن شعاع مبارزه می‌توان بر دشواری‌های انقلاب جهانی چیره شد.

اگر فلسفه‌ی تاریخی میراث خواران ناخلف را جدی تلقی کنید، بلشویک‌ها در آستانه‌ی انقلاب اکتبر باید از پیش می‌دانستند که هم در برابر فوج‌های

دشمن ایستادگی خواهند کرد، هم از کمونیزم جنگی به سیاست نوین اقتصادی خواهند رسید، و هم در صورت لزوم سوسیالیزم ملی خود را خواهند ساخت. خلاصه آن که پیش از تصرف قدرت باید حساب و کتاب خود را دقیقاً روشن می کردند و از وجود اعتبارات خویش اطمینان به عمل می آوردند. آن چه در واقعیت امر رخ داد، به این کاریکاتور پارسایانه شباهت اندکی داشت.

در ماه مارس ۱۹۱۹، در یکی از کنگره های حزب، لنین در گزارش خود گفت: "ما اغلب ناچار می شویم راه خود را کورمال کورمال پیدا کنیم؛ این نکته هنگامی کاملاً آشکار می شود که بکوشیم آن چه را که بر سرمان آمده است یک جا و با یک نگاه در نظر خود مجسم کنیم. اما این امر ما را از میدان به در نکرده است، حتی در روز دهم اکتبر ۱۹۱۷، هنگامی که در خصوص مسأله ی تصرف قدرت به تصمیم گیری نشسته بودیم. ما شک نداشتیم که، به قول رفیق تروتسکی، بر ماست که دست به آن آزمایش بزنیم. و آن آزمون را به عمل آوریم. ما کاری را برعهده گرفتیم که پیش از آن هیچ کس در جهان نظیرش را در چنان مقیاسی برعهده نگرفته بود." و چند سطر بعد: "چه کسی تا به حال انقلاب عظیمی را انجام داده و از پیش دانسته است که چگونه آن را به فرجام برساند؟ چنین دانشی را در کجا می توان یافت؟ چنین دانشی را در کتب نمی توان پیدا کرد. چنین کتبی وجود ندارند. تصمیم ما فقط از تجربه ی توده ها می توانست زاده شود."

بلشویک ها برای توانایی روسیه در ایجاد جامعه ی سوسیالیستی، ضمانت نمی جستند. آن ها به چنین تضمینی احتیاج نداشتند. چنین تضمینی به کارشان نمی خورد. چنین تضمینی با هر چه که در مکتب مارکسیزم فراگرفته بودند متناقض بود. لنین بر علیه کائوتسکی نوشته است: "تاکتیک های بلشویک ها

یگانه تاکتیک های بین المللی بودند، چون این تاکتیک ها بر ترس بزدلانه از انقلاب جهانی استوار نبودند، بر بی اعتمادی جاهلانه به انقلاب جهانی تکیه نداشتند... "بلشویک ها" برای پیشبرد و حمایت و تسریع انقلاب در همه ی کشورها، بزرگ ترین سهم ممکن را در یک کشور ادا کردند. "با چنین تاکتیکی امکان نداشت از پیش بتوان خط سیر بی عیب و نقصی انتخاب کرد، و تضمین پیروزی ملی فقط برای خویشان، محال بود. اما بلشویک ها می دانستند که خطر یکی از عناصر انقلاب است، همان طور که یکی از عناصر جنگ هم هست. آنان با چشم باز به پیشباز خطر رفتند.

لنین به عنوان سرمشق و ملامت به پرولتاریای جهان یادآور می شد که بورژوازی چگونه خطر جنگ را به نام منافع خود جسورانه به جان می خرد، و آن گاه نسبت به سوسیالیست هائی که "از شروع نبرد می ترسند مگر آن که پیروزی آسانی را برایشان تضمین کنی،" ابراز نفرت می کرد. " ... چکمه لیسان سوسیالیزم بین الملل، آن چاکران اخلاقیات بورژوا که چنین طرز تفکری دارند، سزاوار تحقیر مضاعفند. " چنان که همه گان می دانند، لنین، هنگامی که دیگ خشمش به جوش می آمد، در انتخاب کلمات خود وسواس به خرج نمی داد.

ولی استالین هم چنان به پرس و جو ادامه می دهد: "اما اگر مقدر شده باشد که انقلاب جهانی به تأخیر بیفتد، آن گاه تکلیف ما چیست؟ در آن صورت آیا بارقه ای از امید برای انقلاب ما در پیش هست یا خیر؟ تروتسکی چنین بارقه ای به ما عرضه نمی کند." میراث خواران ناخلف برای پرولتاریای روسیه امتیازهای تاریخی می طلبند: پرولتاریای روسیه برای پیشروی بی وقفه ی خود به سوی سوسیالیزم باید شاهراه حاضر و آماده ای در اختیار

داشته باشد، و مهم هم نیست که بر سر مابقی بشریت چه می آید. اما افسوس که تاریخ چنین شاه راهی را نساخته است. در هفتمین کنگره ی حزب، لنین گفت: "اگر از یک دیدگاه جهانی- تاریخی به امور بنگرید، شکی باقی نمی ماند که انقلاب ما، اگر تنها بماند... هرگز به پیروزی نهائی نخواهد رسید."

اما حتی در آن صورت هم انقلاب روسیه بی ثمر نبوده است. در ماه مه ۱۹۱۹، در کنگره ی آموزگاران، لنین چنین گفت: "حتی اگر امپریالیست ها حکومت بلشویک ها را همین فردا سرنگون کنند، ما یک ثانیه هم پشیمان نمی شویم که چرا قدرت را به دست گرفتیم. و حتی یک تن از کارگرهائی که به آگاهی طبقاتی رسیده اند... احساس پشیمانی نخواهد کرد، و در این که انقلاب ما با همه ی این اوصاف فاتح شده بود، تردید روا نخواهد داشت." زیرا لنین فقط برحسب رشد پی در پی مبارزه در سطح جهان، به پیروزی می اندیشید. "جامعه ی نو... ذهنیت محضی است که واقعیت یافتنش فقط از طریق سلسله ای از تلاش های متفاوت و ناقص و عینی برای ایجاد این یا آن دولت سوسیالیستی، امکان پذیر است." این تمایز آشکار، و به یک مفهوم تضاد آشکار، مابین "دولت سوسیالیستی" و "جامعه ی نو" کلیدی است برای درک اهانت های بی شماری که میراث خواران ناخلف در نوشتجات خود به متون لنین روا داشته اند.

پنج سال پس از فتح قدرت، لنین معنای استراتژی بلشویک ها را به سادگی تمام چنین تشریح کرد: "هنگامی که ما در آن ایام انقلاب جهانی را آغاز کردیم، از همان اوان هم می دانستیم که سیر بعدی انقلاب را نمی توانیم پیش بینی کنیم، اما یک رشته از شرایط ما را وادار کرد که آن انقلاب را

شروع کنیم. اندیشه‌ی ما چنین بود: "یا انقلاب جهانی به کمکمان خواهد آمد و در آن صورت پیروزی‌های ما تماماً تضمین خواهند شد، و یا ما، با علم به این که در صورت شکست به هر حال به آرمان انقلاب خدمت کرده ایم و آزمون ما مددی به انقلاب‌های دیگر خواهد بود، کار فروتنانه‌ی انقلابی خود را انجام می‌دهیم. برای ما روشن بود که بدون پشتیبانی انقلاب جهانی، پیروزی انقلاب پرولتری محال است. حتی پیش از انقلاب، هم چنان که پس از انقلاب، اندیشه‌ی ما چنین بود: بلافاصله، یا در هر حال به سرعت، انقلاب در سایر کشورها، یعنی در کشورهای پیش‌رفته‌تر سرمایه‌داری، آغاز خواهد شد. یا در غیر این صورت ما ناگزیر نابود خواهیم شد. با وجود این آگاهی، ما برای حفظ نظام شوروی در همه‌ی شرایط و به هر قیمتی شده از هیچ کوشی فروگذار نکردیم، چون می‌دانستیم که نه فقط برای خود بلکه برای انقلاب جهانی هم کار می‌کنیم. ما این نکته را می‌دانستیم، و پیش از انقلاب اکتبر مکرراً این اعتقاد را بر زبان آوردیم، درست به همان شکل که بلافاصله پس از انقلاب اکتبر و در طی انعقاد صلح پرست- لیتوفسک بر زبانش آوردیم. و به طور کلی، درست می‌گفتیم. "موعداها جا به جا شده‌اند، رویدادها از بسیاری جهات شکل نامنتظری به خود گرفته‌اند. اما سمت‌گیری بنیادی مان تغییر نکرده است.

به این کلمات چه می‌توان افزود؟ "ما انقلاب جهانی را... آغاز کردیم." بلشویک‌ها فرض را بر این گذاشته بودند که: اگر انقلاب در غرب "بلافاصله، و یا در هر حال به سرعت،" آغاز نشود، "ناگزیر نابود خواهیم شد." اما در آن صورت هم فتح قدرت توجیه خواهد شد: دیگران از تجربه‌ی نابودشدگان درست خواهند گرفت. "ما نه فقط برای خود بلکه برای انقلاب جهانی هم

کار می کنیم." لنین این اندیشه های ملامال از انترناسیونالیزم را در برابر بین الملل کمونیست شرح و بسط داد. آیا کسی در برابر او به مخالفت برخاست؟ آیا کسی به امکان ایجاد یک جامعه ی سوسیالیستی ملی کمترین اشاره ای کرد؟ هیچ کس. حتی یک کلمه!

پنج سال بعد، در هفتمین مجمع عمومی کمیته ی اجرائی بین الملل کمونیست، استالین افکاری از خود ارائه داد که درست در قطب مخالف اندیشه های لنین قرار داشتند. قبلاً با این افکار آشنا شدیم: اگر "به امکان ایجاد سوسیالیزم در کشور خود اعتقاد" نداشته باشیم، آن گاه حزب باید "از موضع حزب حاکم به موضع یک حزب مخالف..." انتقال بیابد. پیش از تصرف قدرت، ابتدا باید موفقیتان تضمین شود: جستجوی این تضمین صرفاً در شرایط ملی، کاملاً جایز است؛ باید به امکان ساختن سوسیالیزم در کشور دهقانی روسیه اعتقاد داشته باشیم؛ آن گاه می توانیم بدون اعتقاد به پیروزی پرولتاریای جهانی، کار خود را به خوبی به پیش بریم. در زنجیره ی این استدلال هر یک از حلقه ها سیلی محکمی است به چهره ی سنت بلشویزم.

پیروان مکتب استالین برای پوشاندن گسیختگی خود از گذشته، کوشیده اند تا برخی از نوشتجات لنین را مورد بهره برداری قرار دهند، آن هم نوشتجاتی که زیاد هم به درد این کار نمی خورند. لنین در یکی از مقاله های خود موسوم به *ایالات متحده ی اروپا*، که در سال ۱۹۱۵ نوشته شده، ضمناً می گوید که طبقه ی کارگر در هر کشو مجزا باید قدرت را به دست بگیرد و بدون آن که منتظر کشورهای دیگر بماند دست به کار ساختن سوسیالیزم بشود. اگر در پس این سطور مسلم، اندیشه ای پیرامون جامعه ی سوسیالیستی ملی نهفته

بود لنین چگونه می توانست در طی سال های بعد آن اندیشه را به کلی فراموش کند و در همه ی مراحل سرسختانه زیر پا بگذاردش؟ اما حال که اظهارات مستقیم او را در اختیار داریم، چرا به برهان های کج و معوج توسل بجوییم؟ در تزهائی که لنین در همان سال یعنی در ۱۹۱۵ به رشته ی تحریر درآورد، پاسخ دقیق و صریح این مسأله موجود است: "وظیفه ی طبقه ی کارگر روسیه آن است که انقلاب بورژوا دموکراتیک را در روسیه به فرجام برساند تا بدین وسیله انقلاب سوسیالیستی را در اروپا شعله ور سازد. این وظیفه ی دوم اینک سخت به وظیفه ی اول نزدیک شده است، با این حال هم چنان یک وظیفه ی خاص و ثانی است، زیرا مسأله بر سر هم کاری طبقات مختلف با طبقه ی کارگر روسیه است: در وظیفه ی اول هم کار طبقه ی کارگر روسیه همانا خرده بورژوازی روستائی روسیه است، و در وظیفه ی دوم هم کار او طبقه ی کارگر کشورهای دیگر است." وضوحی از این بیشتر نمی توان مطالبه کرد.

تلاش دوم برای استناد به گفته های لنین از تلاش اول هم بی پایه تر است. لنین در مقاله ی ناتمام خود درباره ی هم کاری، می گوید که ما بدون پیروزی انقلاب های جدید برای رسیدن به سوسیالیزم "همه عوامل لازم و کافی" را در جمهوری شوروی در اختیار داریم، از متن این مقاله کاملاً واضح است که در این جا سخن بر سر مقدمات سیاسی و قانونی سوسیالیزم است. نویسنده ی مقاله فراموش نمی کند که به خوانندگان خود یادآور شود که مقدمات تولیدی و فرهنگی ناکافی اند. به طور کلی لنین این اندیشه را چندین بار تکرار کرد. او در یکی از مقاله های همان دوره، یعنی در اوایل ۱۹۲۳، چنین نوشت: "ما... تمدن لازم را برای انتقال مستقیم به سوسیالیزم در اختیار نداریم، گر

چه مقدمات سیاسی لازم را برای این کار دارا هستیم." در این مورد، چنان که در همه ی موارد دیگر، ننین بنا را بر این گذاشته بود که پرولتاریای غرب همراه با پرولتاریای روسیه و زودتر از او به سوسیالیزم خواهد رسید. مقاله ای که ننین درباره ی هم کاری نوشته است کوچک ترین اشاره ای دربر ندارد که حاکی از آن باشد که جمهوری شوروی به جای آن که از طریق یک جریان خصومت آمیز و انقلابی در جامعه ی سوسیالیستی جهانی جا بگیرد، می تواند در هماهنگی کامل و به وسیله ی اقدامات اصلاحی سوسیالیزم ملی خود را ایجاد کند. ما توضیحات لازم را درباره ی این نقل قول ها، که حتی در متن برنامه ی بین الملل کمونیست هم گنجانده شده اند، مدت ها پیش در کتاب خود موسوم به *انتقاد از برنامه ی بین الملل کمونیست* داده ایم، و مخالفین ما حتی یک بار نکوشیده اند از تحریفات و خطاهای خود دفاع کنند. در هر حال چنین کوششی از جانب آن ها به جانی نخواهد رسید.

در مارس ۱۹۲۳، ننین در همان آخرین دوره ی خلاقیت خود چنین نوشت: "در حال حاضر... این سؤال برای ما مطرح است که آیا خواهیم توانست با تولید خرده دهقانی و بسیار خرده دهقانی خود آن قدر ایستادگی کنیم تا کشورهای سرمایه داری اروپای غربی رشد خود را در جهت سوسیالیزم تکمیل کنند یا خیر؟" باز هم می بینیم که: موعداها جا به جا شده اند، کلاف رویدادها دگرگون شده است، اما مبانی انترناسیونالیستی سیاست حزب هم چنان به قوت خود باقی است. آن ایمان به انقلاب جهانی - یا به زعم استالین آن "بی اعتمادی به نیروهای درونی انقلاب روسیه" - همراه با آن انترناسیونالیست کبیر به گور سپرده شد. میراث خواران ناخلف فقط پس از دفن ننین در آرامگاه توانستند نظریات او را ملی کنند.

از تقسیم جهانی کار، از ناموزونی رشد کشورهای مختلف، از وابستگی اقتصادی شان به یکدیگر، از ناموزونی جنبه های مختلف فرهنگ در کشورهای گوناگون، و از دینامیزم نیروهای تولیدی معاصر چنین بر می آید که فقط به وسیله ی یک نظام مارپیچ اقتصادی، فقط با انتقال تضادهای درونی یک کشور مجزا به درون گروه کاملی از کشورها، فقط از طریق خدمات متقابل مابین کشورهای مختلف، و تأمین متقابل شاخه های مختلف صنعت و فرهنگشان برای یک دیگر - یعنی در نهایت امر فقط در صحنه ی جهانی- بنای سوسیالیزم را می توان ساخت.

برنامه ی قدیم حزب، که در سال ۱۹۰۳ به تصویب رسید، با این کلمات آغاز می شود: "توسعه ی مبادلات چنان پیوندهای نزدیکی مابین خلق های جهان متمدن برقرار کرده است که جنبش آزادی بخش عظیم طبقه ی کارگر باید جنبه ی بین المللی به خود بگیرد، و مدت هاست که چنین جنبه ای را هم به خود گرفته است..." در این برنامه، تدارکات طبقه ی کارگر برای انقلاب قریب الوقوع سوسیالیستی به مثابه ی وظیفه ی "سوسیال دموکراسی بین المللی" تعریف شده است. منتها، "سوسیال دموکرات های کشورهای گوناگون... در سیر خود به سوی هدف مشترک و نهانی شان، ناچارند وظایف فوری نامشابهی برعهده بگیرند." در روسیه، این وظیفه عبارت از سرنگون ساختن تزاریزم بود. بدین ترتیب انقلاب دموکراتیک از پیش به منزله ی یک گام ملی به سوی انقلاب سوسیالیستی بین المللی تلقی می شد.

همین مفهوم اساس برنامه ای را تشکیل می دهد که حزب پس از تصرف قدرت به تصویب رساند. در بررسی مقدماتی پیش نویس این برنامه در کنگره ی هفتم، میلی یوتین پیشنهاد کرد که قطع نامه ی نلین اصلاح شود. او

گفت: "من پیشنهاد می کنم که آن جا که می گوید "دوران انقلاب سوسیالیستی که اینک آغاز شده است"، بگوئیم "انقلاب سوسیالیستی بین المللی... به نظر من مباحثه بر سر این نکته لزومی ندارد... انقلاب سوسیالیستی ما فقط به مثابه ی انقلاب بین المللی می تواند به پیروزی برسد. انقلاب ما نمی تواند با به جا گذاردن ساخت بورژوائی در کشورهای مجاور، فقط در روسیه فاتح شود... من پیشنهاد می کنم که برای پیش گیری از هرگونه سوء تفاهم، این اصلاحیه پذیرفته شود." رئیس جلسه، سوردلوف: "رفیق لنین این اصلاحیه را می پذیرد، بنابر این رأی گیری لازم نیست." همین تکنیک کوچک پارلمانی ("مباحثه لزومی ندارد" و "رأی گیری لازم نیست") به نحوی قانع کننده تر از هر پژوهش کمرشکنی نادرستی تاریخ نگاری قلابی میراث خواران ناخلف را به اثبات می رساند! این که میلی یوتین، مانند اسکورتزوف- استپانوف که در سطور فوق از او نقل قول کردیم، و مانند صدها و هزارها تن دیگر، اندکی بعد نظریات خویشتن را به عنوان "تروتسکیزم" مردود اعلام کرد، تعبیری در واقعیات نمی دهد. جریان های عظیم تاریخی از ستون فقرات بشر قوی ترند. خیزاب های اجتماعی نسل های سیاسی کاملی را بلند نمی کنند و فروکش های اجتماعی همان نسل ها را به کنار می رویند. از سوی دیگر، افکار و عقاید می توانند حتی پس از مرگ جسمانی و معنوی حاملانشان به زندگی خود ادامه دهند. یک سال بعد، در هشتمین کنگره ی حزب که برنامه ی جدید را به تصویب رسانید، همین مسأله بار دیگر در مناقشه ی حادی مابین لنین و پودبلسکی مطرح شد. نماینده ی مسکو معترض بود که چرا به رغم انقلاب اکتبر، برنامه ی حزب هنوز از انقلاب سوسیالیستی به زمان مستقبل سخن می گوید. لنین پاسخ داد که: "پودبلسکی شاکی است که چرا در یکی از بندها،

برنامه ی حزب از انقلاب قریب الوقوع سوسیالیستی حرف می زند... استدلال او آشکارا نابه جاست، زیرا ما در برنامه ی خود او انقلاب سوسیالیستی در مقیاس جهانی صحبت می کنیم. " به راستی که تاریخچه ی حزب یک گوشه ی تاریک هم برای میراث خواران ناخلف باقی نگذاشته تا در آن پنهان شوند!

در برنامه ی جوانان کمونیست، که در سال ۱۹۲۱ به تصویب رسید، همین مسأله به شکلی بسیار ساده و عامه پسند عنوان شده است. در یکی از بندهای این برنامه آمده است که: " روسیه گرچه منابع طبیعی عظیمی را داراست، با این حال از حیث صنعت کشور عقب مانده ای است که اکثریت جمعیتش را خرده بورژوازی تشکیل می دهد. روسیه فقط از طریق انقلاب جهانی سوسیالیستی می تواند به سوسیالیزم برسد، و ما اینک وارد دوران رشد انقلاب جهانی سوسیالیستی شده ایم. " در پانز ۱۹۲۶، هنگامی که کمیته ی اجرائی بین الملل کمونیست نپذیرفتن سوسیالیزم در یک کشور واحد را به گناه کبیره تبدیل کرد، برنامه ی فوق هنوز قانوناً معتبر بود. برنامه ای که نه تنها با مشارکت لنین و تروتسکی بلکه نیز با مشارکت استالین به تأیید پولیت بوروی وقت هم رسیده بود.

در طی دو سال بعد، میراث خواران ناخلف ناچار شدند سند های عصر لنین را در پرونده ها بایگانی کنند. آنان سند تازه ی خود را، که با عبارات تکه پاره وصله پیینه شده بود، برنامه ی بین الملل کمونیست نامیدند. در زمان لنین، در برنامه ی " روسیه " سخن از انقلاب بین المللی در میان بود، حال آن که در زمان میراث خواران ناخلف در برنامه ی بین الملل سخن از سوسیالیزم " روسی " در میان است.

گسیختگی از گذشته چه وقت و چگونه علناً آغاز شد؟ تعیین زمان تاریخی این گسیختگی آسان است، چون این زمان مصادف است با نقطه ی عطفی در زندگی نامه ی استالین، سه ماه پس از مرگ لنین، یعنی در آوریل ۱۹۲۴، استالین هنوز فروتنانه به شرح و بسط نظریات سنتی حزب مشغول بود. در آن ایام او در *مسائل لنینیزم* چنین نوشت: "سرنگون ساختن قدرت بورژوازی و برقرار کردن قدرت طبقه ی کارگر در یک کشور واحد، به معنای تضمین پیروزی کامل سوسیالیزم نیست. وظیفه ی اصلی سوسیالیزم - یعنی سازمان دهی تولید سوسیالیستی- هنوز در پیش است. آیا این وظیفه را می توان به جا آورد؟ آیا بدون تشریک مساعی طبقات کارگر در چندین کشور پیش رفته ممکن است بتوان به پیروزی نهائی سوسیالیزم در یک کشور واحد دست یافت؟ خیر. ممکن نیست. مساعی یک کشور واحد برای سرنگون ساختن بورژوازی کافی است- این چیزی است که تاریخ انقلابمان به ما می گوید. برای پیروزی نهائی سوسیالیزم، برای سازمان دهی تولید سوسیالیستی، مساعی یک کشور واحد، به ویژه کشوری دهقانی چون روسیه، کافی نیست- برای این امر طبقات کارگر چندین کشور پیش رفته باید با یک دیگر تشریک مساعی کنند." استالین شرح و بسط این افکار را با این کلمات به پایان می برد: به طور کلی، "خصوصیات نظریه ی لنینیستی انقلاب پرولتری از این قرار است."

در پانیز همان سال، تحت تأثیر مبارزه با تروتسکیزم، ناگهان کشف گردید که روسیه، در تمایز با سایر کشورها، درست همان کشوری است که قادر خواهد بود جامعه ی سوسیالیستی را با نیروهای خود بسازد، به شرط آن که کشورهای سرمایه داری با مداخله ی نظامی مزاحمش نشوند. آن گاه استالین

در چاپ جدیدی از همان اثر چنین نوشت: "پرولتاریای کشور پیروزمند پس از تحکیم مبانی قدرت خود، و با کشاندن دهقانان به دنبال خویش، می تواند و باید جامعه ی سوسیالیستی را بسازد." می تواند و باید! "پیروزی انقلاب... در چندین کشور پیش رفته،" فقط برای "صیانت کشور از گزند مداخله ی نظامی... ضروری است." اعلام این نظر جدید، که نقش پلیس مرزی را برعهده ی پرولتاریای جهان می افکند، با همان کلمات سابق تمام می شود: "به طور کلی، خصوصیات نظریه ی لنینیستی انقلاب پرولتری از این قرار است." در طی فقط یک سال، استالین در خصوص یکی از مسائل بنیادی سوسیالیزم دو نظریه ی کاملاً مخالف را به لنین نسبت داده است.

در یکی از جلسات عمومی کمیته ی مرکزی در سال ۱۹۲۷، تروتسکی درباره ی این دو عقیده ی متناقض استالین چنین گفت: "ممکن است بگویند که استالین اشتباهی مرتکب شده بود و بعداً خودش شخصاً آن اشتباه را تصحیح کرد. اما چگونه ممکن است که او پیرامون چنین مسأله ای مرتکب چنین اشتباهی شده باشد؟ اگر راست باشد که لنین در سال ۱۹۱۵ نظریه ی ساختن سوسیالیزم در یک کشور واحد را عنوان کرد (که ابداً راست نیست)، اگر راست باشد که لنین بعداً فقط به تحکیم و تشریح این دیدگاه پرداخت (که ابداً راست نیست).- آن گاه باید بپرسیم که استالین چگونه توانست در زمان حیات لنین، در آخرین دوره ی زندگی او، در خصوص این مسأله ی بسیار مهم آن عقیده ای را برای خود درست کند که در نوشته ی استالینیستی ۱۹۲۴ او به بیان درآمده است؟ ظاهراً استالین در خصوص این مسأله ی بنیادی همواره تروتسکیست بوده و فقط پس از سال ۱۹۲۴ از تروتسکیست بودن دست کشیده است. چه خوب بود اگر استالین می توانست از میان

نوشته های خود دست کم یک عبارت پیدا کند که به ما نشان دهد او پیش از سال ۱۹۲۴ هم درباره ی ساختن سوسیالیزم در یک کشور چیزی گفته است. اما او چنین عبارتی پیدا نخواهد کرد!" این تقاضا بی جواب ماند.

با این حال نباید در نشان دادن عمق دگرگونی استالین به راه اغراق برویم. هم چنان که در خصوص مسأله ی جنگ، یا پیرامون رابطه ی ما با حکومت موقت، و یا مسأله ی ملیت ها، ماهیت استالین در رابطه با چشم اندازهای کلی انقلاب هم یک سان ماند. استالین همیشه دو موضع داشت: یکی مستقل، فطری، پنهان، و یا دست کم نیمه پنهان، و دیگری مشروط، لفاظانه، عاریه گرفته شده از لنین. مابین دو فرد از افراد یک حزب واحد محال است بتوان شکافی عمیق تر از شکاف مابین لنین و استالین تصور کرد، هم در خصوص مسائل بنیادی برداشت های انقلابی، و هم از حیثیت روان شناسی سیاسی. اینک متکی بودن قدرتش بر یک انقلاب پیروزمند پرولتری، ماهیت فرصت طلبانه ی او را پوشانده است. ولی ما موضع مستقل استالین را در مارس ۱۹۱۷ دیده ایم. او پس از پشت سر نهادن انقلاب تمام شده ی بورژوائی، وظیفه ی حزب را عبارت از "جلوگیری از جدائی بورژوازی" - یعنی مقاومت عملی در برابر انقلاب پرولتری - می دانست. تقصیر از او نیست که انقلاب پرولتری به پیروزی رسید. اما استالین نیز همراه با تمامی بوروکراسی براساس واقعیات حی و حاضر موضع گیری کرده است. حال که دیکتاتوری پرولتاریا در میان است، سوسیالیزم هم باید رد میان باشد. استالین با پشت و رو کردن استدلال منشویک ها بر علیه انقلاب پرولتری در روسیه، یعنی با نظریه ی سوسیالیزم در یک کشور واحد، شروع به سنگربندی در برابر انقلاب جهانی کرده است. و چون هرگز نتوانسته به عمق مسائل اصولی

راه بیابد، ناگزیر به نظرش چنین می رسد که اندیشه هایش "در اساس" همواره مانند اندیشه هایش در پائیز ۱۹۲۴ بوده اند. و نیز چون هرگز با عقاید حاکم بر حزب وارد تعارض نشده است، ناگزیر چنین به نظرش می رسد که حزب هم "در اساس" همواره مانند او می اندیشیده است.

تغییر اولیه ی استالین به طور ناآگاهانه صورت گرفته است. بدین معنی که در بدو امر مسأله نه بر سر تحریف و دروغ سازی، بلکه بر سر پوست اندازی عقیدتی بوده است. اما هر چقدر آئین سوسیالیزم ملی با انتقادهای محکم تری روبه رو شد، به همان نسبت نیاز به مداخله ی سازمان یافته و جراح منشانه ی دستگاه بوروکراسی افزایش یافت. آن گاه آئین سوسیالیزم ملی جنبه ی قانونی یافت. و صحتش هم از طریق برهان خلف - یعنی از طریق بازداشت مخالفان - به اثبات رسید. در همان حال دوران بازسازی منظم گذشته ی حزب نیز آغاز شد. تاریخ حزب به طومارهای تصحیف شده تبدیل شد. تصحیف طومار اولیه هنوز ادامه دارد، آن هم با جنونی روزافزون.

با این حال، عامل تعیین کننده نه اختناق بوده است و نه تحریف و دروغ پردازی. پیروزی نظریات جدید، که با موقعیت و منافع بوروکراسی مطابقت دارند، متکی بر شرایط عینی موقت اما نیرومندی بوده است. اکنون این امکان برای جمهوری شوروی پدید آمده است که هم در سیاست خارجی و هم در سیاست داخلی نقشی مهم تر از آن که پیش از انقلاب در تصور می گنجید، ایفاء کند. این دولت تک افتاده ی کارگری نه تنها در میان دشمنان بی شمار ایستادگی کرده، بلکه از لحاظ اقتصادی نیز سربلند کرده است. این واقعیت مهم به افکار اجتماعی نسل جوان تر، که هنوز نحوه ی تفکر تاریخی، یعنی شیوه ی مقایسه و پیش بینی را نیاموخته، شکل خاصی داده است.

بورژوازی اروپا در آخرین جنگی که به راه انداخت بیش از آن آسیب دید که بتواند با سبک مغزی جنگ دیگری راه بیندازد. ترس از پیامدهای انقلابی تا کنون نقشه های مداخله ی نظامی را فلج کرده است. اما عامل ترس عاملی بی ثبات است. خطر بروز انقلاب هرگز جای خود انقلاب را نگرفته است. خطری که مدت های دراز واقعیت نیابد، تأثیر خود را از دست می دهد. در عین حال، خصومت آشتی ناپذیری که مابین دولت کارگری و امپریالیزم جهانی وجود دارد، بی امان به سوی انفجار می رود. رویدادهای اخیر چنان گویا بوده اند که جناح حاکم کنونی امید به "بی طرف ساختن بورژوازی" تا اتمام بنای سوسیالیزم را به کنار نهاده است؛ این امید تا اندازه ای حتی به قطب مخالف خود تبدیل شده است.

موفقیت های صنعتی سال های صلح آمیز اخیر برهان خلل ناپذیری اند بر محاسن بی نظیر اقتصاد با برنامه، این واقعیت ماهیت بین المللی انقلاب را ابدأ نقض نمی کند: اگر عناصر و تکیه گاه های سوسیالیزم در کشورهای جداگانه آماده نشوند، سوسیالیزم نمی تواند در صحنه ی جهان تحقق بیابد. تصادفی نیست که دشمنان نظریه ی سوسیالیزم ملی، همان طرف داران صنعتی کردن کشور، اصل برنامه ریزی، برنامه ی پنج ساله، و اشتراکی کردن مزارع بودند. اینک راکوفسکی، و همراه با او هزاران بلشویک دیگر، بهای مبارزه ی خود را در راه یک خط مشی شجاعانه ی صنعتی، با تبعید و زندان می پردازند. اما از سوی دیگر، هم اینان نخستین کسانی بودند که برعلیه غلو در نتایج حاصله، و برعلیه از خودرضائی ملی قد علم کردند. از طرف دیگر، آن "اهل عمل ها" ی بی ایمان و کوتاه بینی که سابقاً گمان می کردند پرولتاریای روسیه ی عقب مانده نمی تواند قدرت را تصرف کند، و

پس از تصرف قدرت منکر امکان صنعتی کردن کشور در سطح وسیع و اشتراکی کردن مزارع شدند، اینک درست صد و هشتاد درجه تغییر موضع داده اند. آثار موفقیت هائی را که که به رغم انتظارات خود ایشان به دست آمده، به طرزى سهل و ساده ضرب کرده و آن ها را به رشته ی درازی از برنامه های پنج ساله تبدیل کرده اند، و بدین ترتیب جدول ضرب را به جای چشم اندازهای تاریخی نشانده اند. این است نظریه ی سوسیالیزم در یک کشور واحد.

در حقیقت امر، رشد اقتصاد کنونی شوروی هم چنان به صورت یک جریان پرتناقض باقی است. موفقیت های اقتصادی در عین تحکیم مبانی دولت کارگری، ابدأ خود به خود به ایجاد یک جامعه ی هماهنگ منتهی نمی شوند. برعکس، این موفقیت ها زمینه را برای تشدید تناقض های یک بنای تک افتاده ی سوسیالیستی در سطحی بالاتر آماده کرده اند. روسیه ی روستائی هم چنان مانند گذشته به هم کاری اروپای متمدن برای یک طرح صنعتی متقابل احتیاج دارد. تقسیم جهانی کار برفراز دیکتاتوری پرولتاریا در یک کشور مجزا قرار دارد، و همین تقسیم جهانی کار است که مسیر بعدی دیکتاتوری پرولتاریا در یک کشور مجزا را تعیین می کند. انقلاب اکتبر روسیه را از تکامل مابقی بشریت جدا نساخت، بلکه برعکس، پیوند روسیه را با این تکامل محکم تر کرد. روسیه نه دیار توحش است، و نه هنوز بهشت سوسیالیزم. روسیه انتقالی ترین کشور موجود در عصر انتقالی ماست. "انقلاب روسیه فقط حلقه ای است در زنجیر انقلاب جهانی." شرایط کنونی اقتصاد جهانی به ما امکان می دهد که بدون شک و تردید اعلام کنیم: سرمایه داری به مراتب به انقلاب پرولتری نزدیک تر شده است تا اتحاد

شوروی به سوسیالیسم. سرنوشت نخستین دولت کارگری در جهان به طرزى تفکیک ناپذیر به سرنوشت جنبش های آزادی بخش شرق و غرب گره خورده است. اما این موضوع وسیع نیازمند پژوهشی مستقل است. امیدواریم به زودی به این موضوع باز گردیم.

منبع: انتشارات فانوس چاپ اول تهران، آبان ماه سال ۱۳۶۰

ترجمه: سعید باستانی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس ای نترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: [yasharazarri@yahoo.com](mailto:yasharazarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۶